

[Afghanistan Digital Library](#)

adl0602

<http://hdl.handle.net/2333.1/mpg4f52r>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu



مختصر مکمل ؛ صرف و نحو فارسی

به طرز جدید

برای مکاتب دشنه عسکریه

لوامشر مکاتب عسکریه

السيد محمود سامي

در مطبعة مكتب فنون حربه طبع گردید ۰

طبع اول

کابل - سنبله - ۱۳۰۱ هجری شمسی

۱۰۰ اصول فارسی به طرز جدید مدخل

۱ - کلام : آن جمله ها را کویند که از دو
ویا زیاده تر ، کلمه ها مركب بوده برای بیان
مقصد و مدها مستعمل باشند .

۲ - کلمه : لفظ معنا دار را کویند . کلمه :
از حرفها مركب میباشد .

۳ - حرف : یک آوازیست که به واسطه
یک کیفیت مخصوصه ، از مخرج معین دهنده
می برآید . آن کیفیت مخصوصه را « حرکه »
مینامند .

حروف هجا

۴ - حروف هجا در لسان فارسی ۳۴
است :

۳

ا ب پ ت ج ج خ د ذ ر ذ
س ش غ ف ک آ ک ل م ن و ه ی

از همین ۲۴ حرف فوق؛ حرفهای (پ ج
و ک) مخصوص به زبان فارسی میباشند. حرفهای
دیگر؛ مابین صربی و فارسی مشترکند.

حروفهای (ث ح ص ض ط ظ ع ق)
در اسان فارسی، مستعمل نمیباشند پس؛ هرگاه
در یک کلمه؛ یکی ازین حروفها موجود باشد فهمیده
میشود که آن کلمه؛ فارسی نبوده یا صربی و یا از
دیگر اسان اجنبی میباشد.

حرکه و حروف حرکه

۵ - چنانچه در زبان صربی است در اسان
فارسی هم؛ حرکه ۳ میباشد؛ فتحه، کسره «
ضمه یعنی ذبر، ذیر، پیش»

۶ - حرفیکاً حرکه دارد «حرف متحرک»

٤

و حرفیکه حر که ندارد یعنی غیر متتحرک ناشد
و حرف ساکن » مینامند

۷ - حروف (ا، و، ی) مرکاه ه

عوض حر آه ه مستعمل شوند « حروف حر که »
و مربکی را « حر که حرفیه » ناییده میشوند
مثالاً : کار ، دو ، نی ... و هكذا

۸ - هاء رسمیه : بعضاً فتحه یعنی زیر را

و بعضاً کسره یعنی زیر را بیان میکنند
مثالاً : خانه ، چ ... و هكذا

اقسام کلمه

۹ - کلمه : اول باول : به ۳ قسم جدا

میشود : اسم ، فعل ، حرف .
یک کلمه یک معنا یا دلایات میکند و یا همیکند .

اگر دلالت نیکند « حرف » است .
اگر دلالت کند ماضی ، حال ، استقبل
تام و بکی از همین سه زمان ؛ یا مقارن میشود و با
نیستو : هر کار مقارن شد « فعل » است و اگر نشد
« اسم » نباشد .

۱۰ - برای اینکه قواعد لسانیه به آسانی و
خطیط کرده شود کل را به ۷ قسم : جدا کرده اند :
اسم ، صفت ، ضمیر ، فعل ،
الدوات ، ظرف ، ندا .

۱ - اسم

۱۱ - هر کلته که به انسان و یا جیوان و با
اشیا دلالت کند و به زمان ، مقارن نباشد آن را
« اسم » مینهند ، و آن چیزیکه اسم به آن و
دلالت کند « مسماهی » نامیده میشود .

۶

اسم بسیط - اسم صرکب

۱۲ - اسمها یا بسیط ؛ و یا صرکب میباشند ؛

۱۳ - اسم بسیط : عبارت از یک کلمه بوده

به معنای خود ؛ دلالت نمیکند .

مثال : مرد ، زن ، راه ، قلم .

اسپ و هكذا

۱۴ - اسم صرکب : اسمیست که از چند

کلمه ؛ صرکب باشد .

مثال : آسمان . که اصلش صرکب است از

(آس) ؛ و (مان) یعنی مشابه .

اسم عین - اسم معنی

۱۵ - اسمها نظر به اعتبار موضوع آنها

یا اسم عین و یا اسم معنی میباشند :

۱۶ - اسم عین : اسمیست که معنای آن

۷

نحو خارج ؛ موجود و معین باشد .
مثالاً : کاو ، ماه ، درخت ، وهكذا

۱۷ - اسم معنی : اسمیست که مسایعه
آن در خارج ؛ موجود و معین نباشد .
مثالاً : خواب ، هوش ، وهكذا

اسم جمع

۱۸ - اسم جمع : اسمیست که با وجود یک
لفظی مفرد است مگر معنای جمع را افهام میکند .
مثالاً : اشکر ، عسکر ، تروه ، وهكذا

۱ - تعریف

از اسماء آتیه ؛ کدامش اسم بسط و یا اسم
مرکب و یا اسم جمع است ارائه و بیان کنید ۱

آسمان	لشکر	پدر
جان	عسکر	مادر
آسباب	ابرو	برادر
رمه	خرد = عقل	پسر
بوی	گروه	خواب
انبوه		

أنواع اسم

۱۹ - اسمها از فعل یا مشتق میباشند و

تغییباشند یعنی یا اسم مشتق یا اسم جامد

میباشند .

۲۰ - اسم مشتق : اسمیست که از فعل

مشتق باشد .

مثال : دیده = چشم [از مصدر دیدن] .

نمونه = اورنک [از مصدر نمودن] .

و هكذا . . .

۲۱ - اسم جامد: اسمیست که از قفل ۱

مشتق نمیباشد .

مثال: اسب ، رود ، قلم ، ... و هكذا

۲۲ - اسم خواه به عین و خواه به معنی

دلات کند دونوع میباشد : (اسم جنس) و
(علم) .

اسم جنس را (اسم طام) و علم را

(اسم خاص) نیز مینامند .

اسم جنس

۲۳ - اسم جنس: اسمیست که به همه

افراد اشیائیک از یک جنس اند شامل باشد .

مثال: مرد ، کوه ، اسب ، قلم ،

چوک ، ... و هكذا .

۱۰

علم

۲۴ - علم و یا اسم خاص : اسمیست که به
هم افراد اشیائیکه از یک جنس اند شامل نبوده
صرف به یک فرد معین آنها دلالت کند :
مثال : امان الله ، کابل ، جیحون
و هكذا ...

۲ - تمرین

[اسمهای آن را نشان بدهید که کدامش	
اسم جنس و کدامش علم است]	
اصفهان	شکوفه سر
مرغ	برک پای
پر	بسیخ زبان
حسین	بغض
بر = میوه	فرات چشم کوش

خاصیت اسامی

۱۱

[امثله : - اسمها نظر به اشتقاق آنها از فعل *
 چند نوع میباشد ؟ - اسم مشق ؛ چه کونه
 است ؟ - اسم جامد ؛ چه طور است ؟ - اسم ؛
 خواه به عین و خواه به معنی ؛ دلالت کند چند
 نوع است ؟ - کدام اسم را علم میکوپند ؟]

خاصیت اسامی

۲۵ - اسمها ۳ خاصه دارند : کیفیت ،
 کیفیت ، جیئت .

کیفیت

۲۶ - کیفیت : -- عبارت از مذکر و با
 مؤنث بودن اسم است .

۲۷ - در لسان فارسی نذکر و نأنبیث

۱۷

دو اسماء اشیای غیر ذی روح و مقبر نهادند
مذکور و یا مؤنث بودن اسماء اشیای ذی روح
یعنی جاندار و از اختلاف الفاظ آنها فهمیده
بیشود .

(اسمهای مذکور) (اسمهای مؤنث)

زن	مرد
دختر	پسر
کنیز	غلام
مادیان	اسپ
ماکیان	خرس
مادر	پدر
خواهر ، همسیره	برادر

و یا اینکه صفات (زن ، زره) و (ماده)
علاوه بر این تفربیق مذکور و موئیث کرده بیشوده
مثالاً : شیرز ، زره کاو ، شیر ماده .

جاده کاو . . . وهکذا

۷۷ -

۱۳

کیت

۲۸ - کیت : بک و یا زیاده تر بودن بک
شی را داندند است .

۲۹ - کیت در لسان فارسی ۲ است :
عفرد ، جمع . [چنانچه در هم بیست تتبیه در
فارسی نمیباشد] .

۳۰ - هرگله که به بک انسان و یا به بک
حیوان و یا به بک شی ؛ دلالت کند آن کله را
(مفرد) میکویند .

مثال : آدم ، سنگ ، اسپ ،
قلم ، کتاب . . . وهكذا

۳۱ - هرگله که زیاده از بک انسان و یا از
بک حیوان و یا از بک شی ؛ افاده کند آن کله را
(جمع) میکویند .

۱۴

ادات جمع

۳۲ - ادات جمع در فارسی ۲ است :

(ان) و (ها)

۳۳ - جمع در فارسی ۳ قسم است :

۱ - جمع اسماء ذی روح ،

۲ - جمع اسماء غیر ذی روح ،

۳ - جمع اسماء نباتات و اسماء موجوداتی که
خاصة تجد درا دارند .

۳۴ - جمع اسماء ذی روح به واسطه

(آن) تشکیل میشود . یعنی به آخر اسم مفرد

اکر (ان) آورده شود جمع میشود . مثلاً :

(مفرد) (جمع)

مردان مرد

زنان زن

پسران پسر

مرغان مرغ

اسپان اسب و همکنای

١٥

٣٥ - جمع اسماء غير ذي روح؛ به واسطة
 (ها) تشكيل ميشود. يعني به آخر اسم مفرد
 اكر (ها) علاوه شود جمع ميكرد. مثلا:

(مفرد)	(جمع)
سنکها	سنک
خاکها	خاک
بادها	باد
کوهها	کوه
آبها	آب

٣٦ - اسم معنی نیز؛ مانند اسماء غير
 ذي روح؛ به واسطة (ها) جمع ميشود.

(مفرد)	(جمع)
خرد = عقل	خردها
دانش	دانش
مهرها	مهر

٣٧ - اسماء نباتات و اسماء موجودات پر

۱۶

حائز تجددند جمع آنها خواه به واسطه (ان)

و خواه به واسطه (ها)؛ حائز است و مثلا:

(فرد) (جمع)

درخت درختان - درختها

کیا هان - کیا هاها

روزان روزان - روزها

شب شبان - شبها

ماهان - ماهها و الخ

۳۸ - اعضای جفت انسان نیز؛ هم

به واسطه (آن) و هم به واسطه (ها) جمع

میشود و مثلا:

(فرد) (جمع)

دستان دست - دستها

چشم چشمان - چشمهای

] اخطار -- جمع اسهاء عضای جفت و نیز

جمع اسهاء نباتات و اسهاء موجوداتیکه حائز

۱۷

تحمدد است اگرچه بقرار قاعده های فوق؛ به ۲
 صورت میداشد مگر قاعده مطرده غایب نباشد. یعنی
 بعضاً خاص به واسطه (ان)؛ و بعض آنها خاص
 به واسطه (ها) جمع میشوند. مثلاً:

(فرد)	(جمع)
-------	-------

دیده	دید کان
------	---------

پای	پایها
-----	-------

کوش	کوشها
-----	-------

تا حال؛ چنین معلوم شد که اسماً نیکه ادات
 جمع آنها (ان) است به واسطه (ها) نیز؛ جمع
 میشوند. و اسماً نیکه ادات جمع آنها (ها) است
 به واسطه (ان) نیز؛ جمع میشوند. پس چنین
 ظاهر شد که درخصوص استعمال ادوات جمع؛
 یک قاعده مطرده و قویه در لسان فارسی؛
 موجود نیست. و
 درین از منه آخرینه (جوع جمعیه) قام؛

یک نوع جمع نیز کرده میشود . مثلا :
 فرمایشات ، فرامین ، نوشته جات
 و همکذا .

اگرچه این قاعده فوق هنوز در کتابهای
 قواعد فارسی ; داخل نشده مگر رفته رفته یعنی
 به مرور زمان و کثیر استعمال ; احتمال قوی است
 که به جمله قاعده ها داخل شوند]

قاعده : ۱ - اسم مفرد یا به واسطه (ان)

جمع میشود هر کاه در آخر آن ; حرف (۵)
 باشد حذف میشود و بعوض آن ; (کاف فارسی)
 آورده میشود . یعنی های مذکور در جمع :

کاف فارسی ; تبدیل میشود . مثلا :

(مفرد) (جمع)

بندگان بند

ستارگان ستاره

خواجه‌گان خواجه و همکذا

قاعدہ : ۲ - اسکے بے واسطہ (اے)

جمع میشود هر کاہ در آخر آن (ا) ویا (و) باشد
پیشتر از ادات جمع ؛ (ی) افزود میشود ؛ مثلاً :

(مفرد) (جمع)

دانا دانایان

نا بینا نابینایان

اینها مستثنی اند :

(مفرد) (جمع)

ابرو ابروان

بازو بازوان

آهو آهوان

قاعدہ : ۳ - اسماں کے بے واسطہ (ها) جمع

میشوند هر کاہ در آخر آنها هاء رسمیہ باشد

در جن جمع ؛ حذف میشود ؛ مثلاً :

(مفرد) (جمع)

شانہ شانہا

پیالہ پیالہا

زالہ زالہا و مکنایہ

مکر هر کاه التباس واقع شود یعنی به واسطه
حذف هاه رسمیه هر کاه به جمع دیگر اسماه
جنبشات پیدا کند هاه رسمیه؛ حذف نمیشود.
مثالاً :

(فرد)	(جمع)
باده	باده ها
جامه	جامه ها
نامه	نامه ها و هكذا

از مثالهای فوق؛ مثلاً تازه کله (باده) هر کاه
هاه رسمیه را حذف نموده، جمع کنیم (بادها)
نمیشود که جمع (باد) است. چون التباس واقع
شد لهذا درین جمع با بد که ماه رسمیه را
حذف نکرده بمحال خود؛ ابقا کنیم.

تکرین

[مذکور و مؤنث اسماء آتیه : تفہیق کرده
بیشود و مفرد ها جمع ؛ وجہها مفرد ساخته شود] :

خانه ای نامها کو سفند

بام ای حرام نامه کاوان

روزن بام = قدح ماده کاو

در در چاهه ها پدر

دریا کھواهران شیرنر

تکرین

[اسماء آتیه جمع کرده شود] :

فرشته رو باه

هزار پارسا = صوف شتر

کوک کربه نمال

میش دایه اختر

کوزه دیده فاخته

اسمه : اسمهای خاصه دارند ؟ - کیفیت ؛
چیست ؟ - در زبان فارسی ؛ آیا نذکر و تأثیت
اسماء غیر ذی روح ؛ معتبر است ؟ - نذکر و تأثیت
اسماء ذی روح ؛ چه کونه فهمیده میشود ؟ -
کیت ؛ چیست ؟ - در لسان فارسی ؛ کیت چند
است ؟ - چه را مفرد میگویند ؟ - چه را جمع
میگویند ؟ - ادات جمع در لسان فارسی ؛ چند دانه
است ؟ جمع در لسان فارسی ؛ چند قسم است ؟ -
جمع اسماء ذی روح ؛ چه کونه تشکیل میشود ؟ -
جمع اسماء غیر ذی روح ؛ چه کونه تشکیل میشود ؟ -
اسماء معنا ؛ چه کونه جمع میشوند ؟ جمع اسماء
نباتات و اسماء موجوداتیکه حائز تجدیدند چه کونه
تشکیل میشود ؟ - جمع اعضاي جفت انسان ؛
چه کونه تشکیل میشود ؟ - درین باب ؛ هر سه
قاعدۀ را بیان کنید ! - هاء رسمیه کدام اسماء ؛
در حین جمع ؛ حذف میشود ؟
جوع مجموعه = جمع‌ای محدث ، مصنوع =

۳۹ - حیثیت : آن تحویلات و تبدلات را

کویند که اسماء در ما بین عباره ها با آن کوتفاوار
میشوند .

۴۰ - اسماء از جهت حیثیت : به ۳ حالت

میباشد : مجرد ، مفعول ، اضافت .

۴۱ - مجرد : آن اسم را کویند که به

آن هیچ یک ارادات ها علاوه نشده باشد یعنی

اسم در عباره ها بحال اصل خود میباشد .

اسم مجرد ها در عباره با (فاعل) و (

(نائب فاعل) و (مبتدا) و (خبر)

میباشند .

۴۲ - اسم مجرد : به سؤالهای (که ، چه) ؟

جواب میباشند . مثلا : که گفت ؟ احمد

گفت . چه شکست ؟ قلم شکست .

۴۳ - مفعول دو قسم است : مفعول

صریح ، مفعول غیر صریح .

۴۴ - مفعول صریح : به آخر اسم معین

و محدود ؛ اکر (را) علاوه شود و مفعول

صریح ؛ تشکیل میشود . مفعول صریح را

(مفعول به) نیز میگویند . مثلاً :

(مجرد) (مفعول صریح = مفعول به)

کتاب را

سنگ را

نامه را . . . و هكذا

اسم ؛ هر کاه غیر معین باشد برای مفعول

صریح ؛ در آخر آن ؛ (را) داده نمیشود یعنی

حوال اصلی خود میباشد .

۴۵ - مفعول صریح ۱ به سؤالهای

(که را = کرا ، چه را = چرا) جواب

میباشد .

مثال در باب اینکه اسم و معین باشد :

کرا دیدی ؟ پدر را دیدم

جه را انداختی ؟ سنگ را انداختم .

مثال در باب اینکه اسم : غیر معین باشد :

چه خریدی ؟ کتاب خریدم .

۶۴ - مفعول غیر صريح : بنج قسم است :

مفعول الیه ، مفعول فيه ، مفعوله عنه ،

مفعول له ، مفعول معه .

۶۵ - مفعول الیه : ماقبل اسم مجرد : هر کاه

یک (ب) مفتوح ؛ آورده شود آن اسم :

مفعول الیه بیگردد مثلاً :

(مجرد) (مفعول الیه)

خانه بخانه

دبستان بدبستان

دست پدمنت

دوخت بدرخت و هکذا

۴۸ - بعضًا به آخر اسم مجرد ؛ (را)

وردہ مفعول الیه ؛ تشكیل کرده میشود ۰ درینه
حال ؛ به واسطہ معنا یعنی به قرینه از مفعول
صریح ؛ تفیریق کرده میشود ۰ مثلاً :
خانه را رقم = بخانه رقم ، پدر را کفتم =
پیدر کفتم ۰

۴۹ - مفعول فيه : ماقبل اسم مجرد ؛ هر کام

(در) آورده شود آن اسم مفعول فيه مبکردد ۰
مثالاً :

(مفعول فيه) (مفرد)

در خانه خانه

در دبستان دبستان

در باع باع

در مسجد مسجد

بعوض (در) بعض (بر) وبا (ب)

آورده میشود ۰ مثلاً :

بدستان = در دبستان

بسجد = در مسجد ۰ ۰ ۰ والخ

۵۰ - مفعول عنه = مفعول منه : ما قبله

اسم مجرد ؛ هرگاه (از) آورده شود مفعول عنه
تشکیل میشود . مثلا :

(مجرد) مفعول عنه = مفعول منه)

از کوه کوه

از راه راه

از هسایه هسایه واح

۵۱ - مفعول له : به اول اسم مجرد ؛ هر که

(برای) آورده شود مفعول له ؛ تشکیل میشود
مثلا :

(مجرد) (مفعول له)

برای خانه خانه

برای راه راه

برای نان نان

۵۲ - مفعول معه : به اول اسم مجرد ؛

هرگاه (با) آورده شود مفعول معه ؛ تشکیل
میشود . مثلا :

(مجرد) مفعول معه

برادر با برادر

خواهر با خواهر

خانم با خانم

شتر با شتر و الخ

بعوض (با) بعضاً (ب) آورده میشود

مثالاً :

با خانم = بخانم و هدرا

تمرین -- ۵

از اسماء ذیل، مفعول صریح و مفعول غیر

صریح و تشکیل کنید

شب	بانک	کوسفنده
بار	سمن	تبیغ
با غچه	انگشت	جهان
لب	دیده	آمن
سال	آشیانه	ذر

سؤالها . - چه را حیثیت میکویند ؟
لسمها از جهت حیثیت به چند حال میباشند ؟
 مجرد چیست ؟ - اسم مجرد ؛ بکدام سؤالها جواب
میباشد ؟ - مفعول ؛ چند قسم است ؟
 مفعول صریح ؛ چه کونه تشکیل کرده میشود ؟
 مفعول صریح آیا نام دیگر ش چیست ؟ - اسم ؛
 هر کاه غیر معین باشد چه کونه مفعول صریح کرده
 میشود ؟ - مفعول صریح ؛ بکدام سؤالها جواب
 میشود ؟ - مفعول غیر صریح ؛ چند قسم است ؟
 مفعول الیه ؛ چه کونه تشکیل کرده میشود ؟
 مفعول الیه ؛ دیگر چه کونه تشکیل کرده میشود ؟
 مفعول الیه بعضاً چه کونه تشکیل کرده میشود و
 تفریق آن از مفعول صریح ؛ چه کونه میشود ؟
 در مفعول فیه ؛ بعوض (در) بعضاً چه اورده
 میشود ؟ - مفعول له ؟ - مفعول معه ؛ چه کونه
 تشکیل کرده میشود ؟

۳۵

تعلیم

﴿ معمولاتیک درین تعلیم اند تفریق کرده شوند ۰ ﴾
من بخانه رفتم ۰ پدر بمسجد رفت ۰ این
کتاب را پیدر دادم ۰ درخانه ؛ پسر نیست ۰ از
مکتب آمد ۰ کتاب را با کاغذ دادم ۰ نامه
میخوانم ۰ مارا داد ۰ برای شما خریدم ۰
پدر با ایشان رفت ۰ اسپ بیهدا آمد ۰ در
آشیان ؛ صراغ هست ۰ این کتاب را بتو دادم ۰
شاین قلم را برای نو خریدم ۰

اضافت

۵۳ - اضافت: معنا یابیک مقصود است.

برای افاده نمودن آن و دو اسم را به لوبه بلو

۳۴۰

نآورده آنها را به واسطه بک (کسره) بهدیگر :
ربط نمودن است .

۵۴ - نخستین آن دو اسم را (مضاف) :
دوم را (مضاف الیه) ; و کسره را (کسره اضافه)
مینامند .

۵۵ - کسره اضافه ، دائما در حرف آخرین
اسم یعنی در حرف آخرین مضاف مینمایند .
مثال :

برک درخت .
(برک) مضاف ; و (درخت) مضاف الیه
است . و کسره که در کاف کله « برکه » است
(کسره اضافه) مینامند .

۵۶ - همین ترکیبیکه از مضاف و مضاف الیه «
مرکب مینمایند (ترکیب اضافه) نامیده میشود .

اقسام اضافت .

۵۷ - اضافت ، به اعتبار معنا : ۳ قسم :

۳۲۶

۵۷ - اضافت لایه : اضافت بیانیه ، اضافت

تشیییه ۰

۵۸ - اضافت لایه : اضافات است که

قیمت ، اختصاص ، تملک و بیان و افاده

میکند . مثلا :

کتاب احمد

خانه درویش

جام جم و همکذا ۰

۵۹ - اضافت بیانیه : اضافات است که

مضارع آن و جنس و نوع مضارع را بیان

میکند . مثلا :

الکثیر زر

بنای سنگ

درخت کل و همکذا

۶۰ - اضافت تشیییه : مشبه به را به

مشبه و بیان مشبه را به مشبه به اضافه نمودن

است . مثلا :

صرف دل (یعنی دل که بصرف : مشاهت
دارد)

لب لعل (یعنی لب که مانند لعل است)

قاعدہ : ۱ - هر کاه در آخر مضاف :

حاء رسیمه باشد یک هنر : علاوه کرده میشود .

مثالا :

خانه احمد ، نفمه بلبل ، در سخانه

حربیه سن ۱۰۰۰ و همکذا

قاعدہ : ۲ - اس هماییکه به (۱) ویا (و)

متهمی بوده در آخر آنها ذاتاً (ی) میباشد و برای

اختصار : مذکور باشد در حال مضاف بودن آنها

(ی) مذکور : افاده میشود . مثلا :

دیباي روم ، بوی کل ۰۰۰۰ و همکذا .

و هر کاه ذاتاً (ی) نباشد قیز در حال مضاف :

یک (ی) افزود میشود . مثلا :

هوای بهار ، آهوی خفن ۰۰۰ و همکذا

﴿ زکیب اضافه مقطوع ﴾

٦١ - بعضاً کسره که در آخر مضارف است
حذف کرده میشود . ابن را (زکیب اضافه
مقطوع) میگویند . مثلاً : آنکه عهاده اخراج و
سروشته = وسیله ، جامه خواب .
خواجه سرا

﴿ زکیب اضافه مقلوب ﴾

٦٢ - مضارف الیه ، بعضاً قبل از مضارف
آورده میشود و کسره داده نمیشود . ابن را
(زکیب اضافه مقلوب) مینامند . مثلاً :
سمن برک : اصلش (برک سمن)
لله رنگ : اصلش (رنگ لله) ... وهكذا

۳۵

۴- خلاصه احوال اسم

برادر	مفرد
مفعول صریح	برادر را
مفعول الیه	به برادر = برادر را
در برادر	در برادر = بر برادر = به برادر
از برادر	از برادر
برای برادر	از بھو برادر
با برادر	با برادر
کتاب برادر	اضافت

نمرین - ۶

[اقسام ترکیب اضافی های آنی بیان کرده شود ۱]

سیاپ	بندۀ خدا
مادر زن	درخت باغ
شاخ گاو	درخت آلو
لا نه هزار	انکشتر سیم
پای افوار	زین اسپ
نی بوریا	آب دریا

۴۶

نمرین - ۷

[از اسماء ذیل ، ترکیب اضافی ها نشکل]

گرده شود ۱ [

(نامه - پدر) ، (سو - صدم) ،
 « مس ظان - باغ) ، (خانه - شما) ، (جامه -
 درویش) ، (دیوار - خانه) ، (صفا - باغ) ،
 « خواهر - من)

تعلیم

این پسر : بجا میرود ؟ جامه های او خوب
 است . شاخ درخت : دراز است . سایه درخت
 حبه جا رسیده است . کدام کتاب را بخوانی ؟
 کتاب کلستان میخوانم . درخانه ؛ بزرگتر است .
 از مکتب آمدم . بخانه ما رقم . خانه برادر شما

بگحامت ؟ درشور بازار است . این نامه را که
 فرستاده است ؟ همسایه ما فرستاده است . این
 پیش راهن از بازار آمد . این درخت اسود ؛
 کوتاه است . آن درخت سیب ؛ دراز است .
 درین درخت لانه مرغ هست . آب چشم ؛
 شیر بست . این کتاب ؛ سودمند است . آن
 کاغذ ؛ سفید است .

استله . -- اضافت چیست ؟ -- مضاف ،
 مضاف الیه ؛ کسره اضافی را بیان کنید ! کسره
 اضافی در چه میباشد ؟ -- ترکیب اضافی چیست ؟
 اضافت ؛ چند قسم است ؟ اضافت لامبه ؛ چه
 کونه اضافت است ؟ -- اضافت بیانیه ؛ چه کونه
 اضافت است ؟ -- اضافت تشیییه ؛ چه کونه اضافت
 است ؟ -- قاعدة اول و دوم را بیان کنید ! ترکیب
 اضافی مقطوع ؛ چه را میکویند ؟ ترکیب اضافی
 مقلوب را بیان کنید !

اسم زمان

۶۳ - اسم زمان : اسمیت که وقت بک

کار را بیان میکند .

۶۴ - اسم زمان ۱ نوع است : بسطه

مرکب .

۶۵ -- بسیط‌ها :

هفته	روز	بامداد
ماه	شب	جائشت
سال	دیروز	نیروز
	پریروز	پیشین
	دیگر = عصر	پس پریروز

۶۶ - اسم زمان مرکب : به واسطه الحاق

نمودن بک ادات : تشکیل میشود . بعض ادات

(ان) ۱ الحاق میشود . مثلا :

۳۹

بهران = اول بار = ریع .
برگریزان = تیرماه = خریف .
بعضاً ادات (کاه) علاوه میشود . مثلاً
شامگاه ، باشگاه .
بعضاً (کاهان) ، الحاق میشود . مثلاً
ناکاهان = ناکهان = فته ، چاشتکاهان .
بعضاً (ستان) ، الحاق میشود . مثلاً
هارستان ، تابستان .

النها

اسم مکان

۶۷ - اسم مکان : اسمیست که جای
ییان میکند .

۶۸ - اسم مکان : نوع است : بسط
مرکب .

٤٠

۶۹ - پسیطه‌ها :

سرای، خانه، لام، جای.

۷۰ - اسم مکان مرکب : به واسطه الحاق

تَعْوِدُن يَكِيدَات، تَشَكِيل، بِيشُود.

به واسطه (گاه)، مثلاً: خواگه = خانه خواب
آرامگاه . . . و

» (کده)؛ «: بستکده

میله‌کده، همه . . . و

» (ستان)؛ «: کلستان

در ختنستان

سنگستان . . . و

» (زار)؛ «: لاله زار

جزار . . . و

» (سار)؛ «: چشم سار

نکسار . . . و

» (سیر)؛ «: کورسیر = بایلا

سردیسیر = قیشلاق . . . و

۴۱

چه واسطه (بار) ۰ مثلاً : رو دبار

هندو بار

(دان) ۰ ۰ : جانه دان = صندوق

آتشدان = منغال

(پایه) ۰ ۰ : کوه پایه = طاغلق

چراغ پایه = شمعدان

(پایکان) ۰ ۰ : کلپا یکان

آذر پایکان = علبک

آن شگاه آن بسیار است

(لاخ) ۰ ۰ : سنگ لاخ

دبو لاخ

(لان) ۰ ۰ : نمک لان

تریا قلان

(مان) ۰ ۰ : دودمان

خانمان

(شن) ۰ ۰ : گلشن

(خن) ۰ ۰ : دودخن

۴۲

اسم آلت

۷۱ - اسم آلت : نام آلاتیکا دریک کار

مستعمل آند مینمایند.

۷۲ - اسم آلت : با بر امر حاضر

یک ها، علاوه نموده تشکیل میشود (که در بحث
فرع فعل خواهد آمد) . و یا به کله ها (۵) علاوه
کرده تشکیل میشود . مثلا :

آینه ، دستینه = کره . . . و هکذا .
و نیز خیلی تغییرات مرکب‌های این اسم آلت
میشود . مثلا : آتشکیر ، آتشزنه = چاقاق
پای افزار . . . و هکذا .

اسم تصعیر

۷۳ - اسم تصعیر : اسمیست که خردی

یک شخص و یا یک حیوان را بیان و افهام میکنند .

۴۳

۷۴ - برای تشکیل اسم تصمیر؛ ادانتهای که

بکله‌ها الحق میشوند اینهاست:

جه - کو - و - مثلا:

باغ - باغچه،

مرغ - مرغک،

نیک - نیکو.

اسم منقول

۷۵ - اسم منقول: برای ایشک معنای

حقيقی بکله؛ به معنای مجازی؛ نقل‌کرده شود

به آخر اسم؛ (های قبله) علاوه نموده اسم

منقول؛ تشکیل می‌یابد.

۷۶ - اسم منقولها؛ در خصوص:

در مشاهدت، در مدت، در رنگ و درجهٔ

بوده قرار آنی؛ ۷ قسم میباشند:

۴۴

در تخصیص :

زمان - زمانه ، جان = روح - جانه =
جانها می ارزد .

در مشابهت :

چشم - چشم ، دست - دسته ... وهكذا .

در مدت :

حقت - هفته ، سال - سالانه ... وهكذا .

در رنگ :

سفید - سفیده ، زرد - زرده ... وهكذا .

در عدد :

یک - یکه ، ده - دهه ... وهكذا .

درجهت:

كثار — كناره ، دامن — دامنه . . . وهذا

در نسبت:

شاه — شاهانه ، مرد — مردانه . . . و مکذا .

سؤالها : ام زمان : چه طوراً است ؟ - ام زمان : چند نوع است ؟ - اسمها بکه مخصوص
ب ام زمان اند کدامند ؟ - ام زمان مرکب : چه کوته تشکیل می یابد ؟ - ام مکان : چه کوته
اسم است ؟ ام مکان : چند نوع است ؟ - اسمها بکه مخصوص ب ام مکان اند کدامند ؟
اسم مکان مرکب : چه کوته تشکیل می یابد ؟ - ام آلت : چه کوته ام است ؟ - ام لکه
چه کوته تشکیل می یابند ؟ - ام تصغیر : چه کوته تشکیل
کوته ام است ؟ - ام تصغیر : چه کوته تشکیل
می یابد ؟ - ام منقول : چه کوته است ؟ - ام منقول : چند قسم است ؟

اسماء مركبه

تركيب اسمی

۷۷ - تركيب اسمی؛ ۸ نوع است :

تركيب اضافی، تركيب منجي، تركيب ترادفي،

تركيب تباعی، تركيب تكرري، تركيب تناسي،

تركيب اهالي و تركيب آهنگي.

۱ - تركيب اضافي

در بحث نومره - ۵۳ ذکر و بیان شده است [۱]

۲ - تركيب منجي

۷۸ - تركيب منجي : تركيبیست که مایل

و جزو آن، نسبت نمیباشد، این هم باعسلم

۴۷

میشود ه مثلا : فرامرز [۱] ، افراسیاب [۲] ،

یزکرد [۳] .

ویا اسم جنس میشود ه مثلا : سرمایه =

رأسم الماله ، هندبید = هندبا

۷۹ - از ترکیب عطفی‌ها واو ماطفه را حذف

نموده دو ویا سه کله به صورت اسم آورده

میشود ه مثلا :

شترکربه = بی مناسبت . (اصلش : شتر

وکربه) که واو عطف ه حذف شده معناش

بدل گردید .

شترکاو پلنک = زرافه . (اصلش : شتر

وکاو و پلنک) است . واو عطفها حذف گردیده

برای یک حیوان ؛ اسم شد .

[۱] فرامرز = نام پسر رستم زال .

[۲] افراسیاب = نام یکی از حکمداران توران قدیم .

[۳] یزکرد = نام پدر بهرام گور .

۸۰

۸۰ - بعضاً او و عطف ؛ بالف :

قلب مبیشود . مثلاً :

نکابوی (اصلش تک و بوی) ، کما پیش

(اصلش کم و پیش) و هكذا .

۸۱ - از ترکیب اضافی ؛ کسره اضافی را

حذف نموده ترکیب صریح ؛ تشکیل مبیشود . مثلاً :

شم شیر ؛ (اصلش : شم شیر = دم شیر) ،

نا خدا ؛ (اصلش : ناو خدا) .

۳ - ترکیب ترادف

۸۲ - ترکیب ترادف : لفظاً و يا معناً

از دو گله مترادف ، مرکب میباشد . لفظاً مترادف ؛

میباشد . لفظاً مترادف ، مثلاً :

جست و جوی ، کفت و کوی و هكذا

بعضاً او و آین ترکیبها حذف شده متصل ؛

نوشته مبیشوند . مثلاً :

٤٩

جستجو ، گفتگو •
 معنا مراد ف : مثلا :
 برک و ساز = خانه ،
 سوز و گداز •

۴ - ترکیب تباینی

۸۳ - ترکیب تباینی : زکیبیست از کل
 حابک معنای آنها خد و بیان است ترکیب
 محیا باید . این ترکیب را (ترکیب تضادی) نیز
 مینامند . مثلا :
 هست و نیست ، داد و ستد ، زیر
 وزیر ، کرم و صرد ، فاز و نیاز .

۵ - ترکیب تکراری

۷۴ - ترکیب تکراری : ترکیبیست از
 تکرار یک کلمه ; حاصل میشود و تأکید ، بیان

۵۰

میکند . مثلا :

پاره پاره ، اندک اندک ، خن خن =
 قطمه قطمه ، رفته رفته ، آهسته آهسته ،
 قطره قطره ، زاره زاره ، دانه دانه . و هكذا

۶ - تركيب تناسبي

۸۵ - تركيب تناسبي : تركيبیست از دو
 کلمه که بهم مناسب اند مرکب میباشد . مثلا :
 شاخ و برک ، بیج و ناب ، کچ و بیج ←
 تیز و کان والخ

۷ - تركيب اهالى

۸۶ - تركيب اهالى : تركيبیست که از بذاته
 تلفظ موضوع و همحل آن : تركيب میکند . این

۵۱

ترکیب را (ترکیب اتباعی) نیز مینامند . مثلاً
هرچ و سرج ، تار و مار ، خرد
خرده ، فلان و همان . . . و هكذا

۸ - ترکیب آهنگی

۸۷ - ترکیب آهنگی : عبارت از تقلید
صوت است . مثلاً :
دمده ، زمزمه ، ذهله ، پپ . . .
و هكذا

تمرين - ۸

[انواع تراکیب آنیه ! غریق سکرده
شود !]

۵۲

گفت و شبد	قلخ و زرش
نشست و برخاست	شست و شو
تاب و توان	خان و مان = خان
یال و بمال	کم و کاست
نکادو	حافت و خبر

۲ - صفت

۸۸ - صفت : کله بست که حال و شان
یک شخص و با یک شی را بیان میکند . مثلا :

سخت	صبا
زم	سفید
خوب	دراز
زشت	کوتاه

۸۹ - اسمیک صفت : آن را نوصیف میکند
(موصوف) نامیده میشود . در لسان فارسی

تول ؛ موصوف و بعده صفت محابد ۰ حرف
 آخرین موصوف ؛ مکسور خوانده میشود ۰
 این کسره را (کسره توصیفی) مینامند ۰ مثلاً :

(موصوف)	(صفت)
سفید	کاغذ
بلند	درخت
زدبیک	راه

۹۰ - زکبیک از صفت و موصوف
 تشکیل میشود (ترکیب توصیفی) نامیده میشود ۰
 ۹۱ - صفت ؛ ۲ قسم است : بسط ،
 حرك ۰

۹۲ - صفت بسطه : صفاتیست که بدون
 قاعده یعنی سماعی میباشند . صفات بسطه بقرار
 آنیست :

شیون	درشت	بزرگ
زرد	بلند	کوچک
دور	قازه	پست
زدیک	تند	نیک
ست	لاغز	با
سرخ	نو	بد
خشک	کهنه	دروغ
تر	فره	راست
دراز	تلخ	والغ

صفت ببسیطه را (صفت سهای عیه) نیز مینامند.

۹۳ - صفت مرکبه : صفاتی است که با واسطه

علاوه نمودن یک ادات ، و با بواسطه ترکیب نمودن
دو اسم : ساخته میشوند .

صفت مرکبه را (صفت قیاسیه) نیز مینامند .

۹۴ - صفتها از جهت معنا ، پنج نوع است :

صفت عادیه ، صفت فضیلیه ، صفت حالیه ،
صفت افراطیه ، صفت منساویه .

۹۵ - صفت عادیه : عبارت از صفات ببسیطه

است .

٥٥

٩٦ - صفت **فضیلیه** : به آخر صفت **عادیه**
 اکر (ز) علاوه شود صفت **فضیلیه** ، تشکیل
 جیشود . مثلاً :

(صفت عادیه) (صفت فضیلیه)

خوب	خوبتر
سفید	سفیدتر
دراز	درازتر و همکذا

٩٧ - صفت **علیه** : به آخر صفت **فضیلیه**
 هر کاه (بن) علاوه شود و به فضل عليه +
 اضافت کرده شود صفت **علیه** ، تشکیل می‌یابد .

(صفت فضیلیه) (صفت علیه)

خوبتر خوبترین

بزرگتر بزرگترین

مثال ۱ : ابن شهر ، بزرگترین شهر
 حاست .

۵۶

مثال ۲ : انکور ، بترین میوه است .

۹۸ - صفت افزاییه : ماقبل صفت عادی و پنهانی
 تفضیله اکر الفاظ مبالغه و اغراق که عبارت از الفاظ
 (بسیار ، خیلی ، سخت ، بزرگ ، بزرگتر ، بزرگشتر)
 آن آورده شود صفت افزاییه تشکیل میشود .

صفت افزاییه

بسیار بزرگ	بزرگ
خیلی زشت	زشت
بسیار بزرگتر	بزرگتر
بسیار زشنتر	زشنتر

۹۹ - صفت متساویه : صفتیست که بساوی بودن دوم موصوف را میداند . به آخر
 متساوی موصوف اول (چندان) و به ماقبل موصوف
 مانی (آن) علاوه نموده تشکیل میشود .

مثال :
 این کتاب چندان بزرگ است که آن .

غمین - ۹

][نوع صفات آئیه را تفريع کنید ۱
کتابهای اوزان ،
قلمهای خبلی کران ،

سخت فراغ = خبلی واسع ،
این میوه ازان شیرست
این کاغد ؛ چندان سفیدست که آن ،
آن خانه ؛ بسیار بزرگست ،
این راه ؛ خبلی درازترست ۰

غمین - ۱۰

][از صفات هادیه ذیل ، صفت قصیلیه ،
حابیه ، افراطیه و متساویه تشکیل کنید ۱

راست	باریک	سبز
نیز	آسان	ارزان
بر	دشوار	گران
فرم	کم	تنک
لافس	کج	فراخ

اسئله ؟ -- چه را صفت میگویند ؟
 موصوف ؛ چیست ؟ زرکب توصیفی ؛ چه کونه
 زرکیبیست ؟ -- صفت ؛ چند قسم است ؟ صفت
 ببسیطه ؛ از چه کونه صفات است ؟ -- به صفت ببسیطه ؛
 دیگر چه مینامند ؟ -- صفت مرکبیه ؛ چه کونه صفت
 است ؟ -- صفت مرکبیه را دیگر چه مینامند ؟
 صفتها از جهت معنا؛ چند نوع اند ؟ صفت‌ها به چیست ؟
 صفت تفضیلیه ؛ چه کونه تشکیل می‌یابد ؛ صفت
 طالبه ؛ چه کونه تشکیل می‌شود ؛ صفت افزاییه ؛
 چه ظور، تشکیل می‌شود ؟ صفت متساویه ؛ چه
 کونه تشکیل می‌یابد ؟

۵۹

صفات ص کبه

۱۰۰ - صفت ص کبه : ۳ نوع است :

ترکیب ادایی ، ترکیب توصیفی ، وصف ترکیبی .

۱ - ترکیب ادایی

۱۰۱ - ترکیب ادایی : عبارت از صفاتیست

که به ماقبل و یا به مابعد اسم و یا صفت و ادات و
علاوه نموده تشکیل می یابند .

۱۰۲ - ترکیب ادایی : به ۳ نوع تشکیل

میشود :

۱) : ادوات نسیبه و علاوه نموده تشکیل

میشود ،

۲) : ادوات تشبیهه و علاوه نموده تشکیل

میشود ،

۳) : ادوات فاعلیت و مالکت ؛ علاوه نموده

تشکیل میشود .

۹ - به واسطه ادوات نسبیه .

۱۰۳ - ادوات نسبیه ؛ بقرار آنیست :

ی - آن - بین - مند - ناک - ور - یار .

صفت	ادوات نسبیه	اسم
شیرازی	ی :	شیراز
پدرانه	آن :	پدر
زربین	بین :	زرب
هزرمند	مند :	هزرن
غمذاک	ناک :	غم
پیشه ور	ور :	پیشه
هوشیار	یار :	هوش

ادات (ور) در بهضنی اسمها مضموم میباشد :

صفت	اسم
رنجور	رنج
کرنجور	کرنج
دستور	دست

۲ - بواسطه ادوات تشییه

۱۰۴ - ادوات تشییه؛ بقرار آنست:
وار - وش - آسا - چون - سان -

حاشد	ادوات تشییه	صفت	اسم
	وار	: بربوار	بری
حاه	-	وش	- ماهوش
		آسا	: پهشت آسا
		چون	: حور چون حور
		سان	: مردم سان
		مانند	: فرشته مانند

اخطرار : — بدون ادات (مانند) و (چون) :

باق کافه ادوات تشییه به آخر اسم؛ لاحق میشوند.

ادات (مانند)؛ هم به اول و هم به آخر کله :

۱۲

لا حق میشود . وقتیکه در اول کله باشد صفت
مر که نمیباشد بلکه مضاف ؛ شمرده میشود .

۳ - به واسطه ادوات فاعلیت و عما فقط

۱۰۵ - ادوات فاعلیت اینهاست :

کو - کار - کار - سار - ی .

اسم	ادوات فاعلیت	صفت
ز	کو	ز ر کو
آموز	کار	آموز کار = معلم
شم	کار	شم کار = ظالم
شرم	سار	شرم سار = محجوب
شاد	ی	شاد ی = خوش

تنیمه : ادات (کار) ب مضارب اسم .

بینه : به صفت : لا حق میشود .

راست - راستکار

۱۳

۱۰۶ - ادوات حفظ + اینهاست

بان - وان - بار - سالار - دار +

ادوات حفظ صفت

بان : باغبان

نخبیر وان : نخبیروان

شهر بار : شهر بار

سپه - صاه سالار : په سالار

دار : پرده دار

تمرين - ۱۱

[انواع ترکیب ادایی ها ارائه کرده شود]

غرزانه	= عقلمند	برادرانه	رهدار
افریدکار	زمیع	مهران	صمیع
اندوهناک	دردمند	آسا	مهر آسا
دانشمند	دبوانه	آموزگار	

٦٤

از صفات مرکب

۲ - مرکب توافق

۱۰۷ - مرکب توافق : مرکبیست که از

صفت و موصوف + تشکیل میشود .

۱۰۸ - در لسان فارسی + موصوف اگر

جمع باشد هم ، سفت + مفرد میباشد . مثلاً :

مردان دلاور ، پیران کار آزموده . وهكذا .

۱۰۹ - مرگاه موصوف + حذف بوده

صفت به مقام آن ، قائم باشد درینصورت :

موصوف حذف هرگاه مفرد باشد صفت ذیز :

حقود و هرگاه جمع باشد صفت + جمع میباشد .

مثال :

هرمندان ، بختیاران روزگارند .

درین مثال + (هرمندان) به تقدیر

(مردمان هرمند) میباشد .

از صفات مرکب : ٦٥

۳ - وصف ترکیبی

۱۱۰ - وصف ترکیبی : ترکیبیست که

ازدو و یا زیاده کله که معنای صفت نداشته باشند
ترکیب یافته بیک موصوف : صفت میشود .

۱۱۱ - وصف ترکیبی : به ۷ صورت :

تشکیل میشود :

۱) : به واسطه قلب نمودن اضافت لامبه و یا

اضافت بیانیه : تشکیل میشود . مثلا :

پری پیکر = پری اندام = لطف

آهو چشم = جاذبه دار

(پری پیکر) در اصل (پیکر پری) ۱ و

(آهو چشم) در اصل : (چشم آهو) بود .

۲) : به واسطه اضافت تشبیهه مقطوع :

۶۶

تشکل میشود ۰ مثلاً :

مه سیما = نورانی

سر و قد = موزون

(مه سیما) در ابتدا ۰ به واسطه کسره اضافه

(مه سیما) بود بعده کسره ۰ حذف کردیده

معنای صفت را داده است ۰ (سر و قد) نیز ۰

همچنان است ۰

۳) : به واسطه تقدیم نودن صفت بر موصوف ۰

تشکل میشود ۰ مثلاً :

امثله : -- صفت مرکب ۰ چند نوع

است ؟ - ترکیب ادایی ۰ چه کونه تشکل میشود ؟

ترکیب ادایی ۰ نظر به اداتها یک علاوه میشوند

چند نوع میباشد ؟ - ادوات نسبیه ۰ کدامند ؟

ادوات تشییعیه کدامند ؟

۷۷

کران سر = وقوف
 سیاهرو = مجرم
 (سیاهرو) در اصل ؛ (روی سیاه) بود
 صفت (سیاه) را تقدیم نموده معنای دیگر داده
 است . (کران سر) نیز ؛ همچنان است .
 ۴) : به واسطه حذف کسره توصیف ؛ تشکیل
 میشود . مثلاً :
 سرکران = متکبر
 دلتک = مکدر
 (سرکران) در ابتداء به واسطه کسره
 توصیف ؛ (سرکران) بود . بعده کسره توصیف ؛
 حذف کردیده معنای آن ؛ بدل شده است .
 (دلتک) نیز ؛ همچنان است .
 ۵) : به واسطه مفعول و معمول آن ؛ تشکیل
 میشود . (یعنی از یک اسم مقدم ؛ و اسم مفعوله
 مؤخر) . مثلاً :
 فلکزده = اعداده
 جهاندیده = نجربه کار . . . و هكذا

۷۸

بعض از اسم مفعول : (ها) و حرف
 میشود . مثلا :
 غم آلد ، ساخورد . . . و هكذا
 (۶) : به واسطه بتدا و خبر که از لواحق
 یعنی از رابطه و ضمیر ، هاري باشند ترکيب می یابد .
 حلا :

خانه بروش ،
 دست در بغل = نا اميد . . . و هكذا .
 (۷) : به واسطه تقديم مفعول بر قاعش که
 از ادات ، مجرد باشد ترکيب می یابد . (یعنی
 به واسطه يك اسم مقدم وبك امر حاضر مؤخر :
 ترکيب میشود) . مثلا :

ادب آموز = معلم
 سخن‌ساز = شاعر . . . و هكذا

غرين - ۱۲

ترکيب آنچه را نشان بدھيد که هرگاه

ترکیب توصیف و یا وصف ترکیب باشد آیا بکدام صورت ؛ تشکیل شده است [۰]

شیرین زبان	چشم سیاه
سیاه چشم	سور بلند
سینه صاف = پاک دل	دل بسته
بازوی سخت	دو سیاه
راستگو	زبان شیرین
مهر رخسار	گادان
چیره دست = مهار آن دست	
	خود پسند

سؤالها : - ترکیب توصیفی ؛ چه کونه ترکیب است ؟ - در فارسی ؛ موصوف هر کاه جمع باشد آیا صفت نیز ؛ جمع میشود ؟ - آیا صفت بکدام اوقات ؛ جمع میشود ؛ وصف ترکیبی ؛ چه کو ؛ ترکیب است ؟ - وصف ترکیبی به چند صورت ؛ تشکیل میشود ؟ - صورت های تشکیل وصف ترکیبی را بیان کنید !

صفات وصفیه - صفات تعیینیه

۱۱۲ - سفتما ۲ قسم میداشند :

(وصی) و (تعیین) .

۱۱۳ - صفات وصفیه : صفات است که

حال وکفت بلک اسم را میدانند . (صفاتیک)

حال : بیان شده است از جمله صفات وصفیه اند .

۱۱۴ - صفات تعیینیه : صفات است که

یک اسم را تعیین میکنند .

صفات تعیینیه . ۴ نوع است : صفات

عددیه ، صفات اثماریه (ویا اسماه اشارات) .

صفات مبهمه ، صفات استفهامیه .

۱ - صفات عددیه

۱۱۵ - صفات عددیه : اسهاه اعداد

است . ازین سبب است که صفات عددیه را
(اسهاه اعداد) نیز مینامند .

صفات عددیه : پنج قسم است : اصلیه
ترنییه ، کسریه ، نوزییه ، مجموعی .

اصلیه

۱۱۶ - صفات عددیه اصلیه : عددهای شک

مقدار اشخاص و اشیا را تعیین میکنند .
اسایشک به واسطه اعداد : تعیین میشوند
(معدود) نامیده مینوند .

۱۱۷ - اعداد اصلیه : اینهاست :

٧٢

مأة	عشرات	آحاد
١٠٠	١٠	١
٢٠٠	٢٠	٢
٣٠٠	٣٠	٣
٤٠٠	٤٠	٤
٥٠٠	٥٠	٥
٦٠٠	٦٠	٦
٧٠٠	٧٠	٧
٨٠٠	٨٠	٨
٩٠٠	٩٠	٩
والخ		

١١٨ - از (يازده) الى (نوزده) ٠

عدد اصغر : اول و عدد اعظم : بسان می آید
مثال :

شانزده	١٦	یازده	١١
هفده	١٧	دوازده	١٢
هژده = هجده	١٨	سیزده	١٣
نوزده ٠	١٩	چهارده	١٤
		پانزده	١٥

۷۳

۱۱۹ - بعدها ز (بیست) ۱ عدد اعظم

هاؤل و عدد اصغر ۱ بعده هی آید . مثلا :

بیست و بیک	۲۱
بیست و پنج	۲۵
سی و هفت	۳۷
نود و شش	۹۶

و هکذا

تاریخ تحریر این کتاب

هزار و سه صد و بیک است .

۱۲۰ - عدد ها دانها بیشتر از محدود

هی آید . مثلا :

بیک کتاب

س پسر

پنج قلم و هکذا .

٧٤

۱۲۱ - محدودهایکا در آخر آنها (یا تذکر)

علاوه میشود پیشتر از عدد ها می آیند . مثلا :

سالی دو سه = دو سه سال ،

درختی سه چهار = سه چهار درخت ، و همکذا

۱۲۲ - محدودها جمع نمیشوند . مثلا :

دو سال . کفته میشود مگر (دو سالها) کفته

میشود .

بنابراین

نمایشی بدهیم :

اعداد ترتیبیه

۱۲۳ - اعداد ترتیبیه ؛ عدد هایست که

ترتیب ؛ بیان میکنند .

ما بعد اعداد اصلیه ؛ یک میم ؛ علاوه موده

اعداد ترتیبیه ؛ تشکیل میشود . ماقبل میم

مذکور . باید که مضموم خوانده شود . مثلا :

٧٠

اعداد اصلیه اعداد ترتیبیه

یک بیک

دوم دو

سه سه

ده ده

یازده هم یازده

یست و بیک بیست و یکم

سی سیم

۱۲۴ - آخراً اعداد ترتیبیه؛ بعضاً

(ین) علاوه میشود. مثل:

سیمین، چهارمین، پنجمین، پنجمین... و هنگذا.

عدد اول = نخست و یا نخستین و

عدد آخر را = انجامین، فرجمین،

واپسین میکویند. (لسان، دیم، درز)

نسل: دم بیان محمد عجمی

۷۶

اعداد کسریه

۱۲۵ - اعدادیه کسریه : اعدادیست که

یک جزو معین بک عدد را بیان میکنند .

مثال :

اعداد کسریه	اعداد اصلیه
بم = نصف	بک
س بک = یک	ه
چهار بک = ربع	چهار
پنج بک = خس	پنج
شش بک = سده	شش
هفت بک = سع	هفت
هشت بک = همن	هشت
ه بک = نفع	ه
د بک = صفر	د

YY

چهار از دوازده

بنج از بیست و چهار = $\frac{○}{\times}$

$$\frac{1}{100} = \text{حد بک}$$

$$\text{هزار بک} = \frac{1}{100} \text{ و مکذا}$$

اعداد توزعیه

۱۳۶ - اعداد توزیعیه؛ عدددهایست که حساواه توزیع و تقسیم نمودن یک مقدار معین را بر یک جمعت معنیه؛ افاده و بیان می‌کنند.

١٦

نیہ نیہ

مک

دو

عدد مجموعی

۱۲۷ - عدد مجموعی؛ عددیست که هشت
 مجموعه بک عدد را بیان میکند.
 به آخر اعداد اصلی؛ هر کاه (کاه) و یا
 آورده شود عدد مجموعی تغییر نمیشود.
 مثلاً:

اعداد اصلی	عدد مجموعی
بک	بکانه = عبارت از بک دانه
دو	دوکانه = عبارت از دو دانه
سه	سکانه = عبارت از سه دانه
پنج	بنجکانه = عبارت از پنج دانه
سی	سیکانه = عبارت از سی دانه
مثال: نماز بنجکانه = نماز پنج وقتی	
نماز دوکانه = دو رکعت نماز	
بروج دوازده کانه = برجها بک عبارت	
نمای دوازده آند.	

۷۹

۱۲۸ - لفظ (گانه) تاء عدد سی ۱ بـ
 آخر عددها علاوه میشود . بعد از سی ۱ تنها
 (۵) علاوه میشود . مثلا : چه = عبارت از
 چهل ، پنجاه = عبارت از پنجاه . . . و هكذا

امثله : صفات و صفتیه ۱ کدامند ۲ - صفات
 تعیینیه ؛ چه کونه صفات اند ؟ صفات تعیینیه ؛
 چند نوع است ؟ - صفات عددیه ؛ کدامند ؟
 صفات عددیه ؛ چند قسم است ؟ - صفات عددیه
 اصلیه ؛ کدامند ؟ محدود ؛ چیست ؟ - اعداد
 اصلیه ؛ کدامند ؟ عدد هاییکه یازده الی نوزده
 اند چه کونه ؛ ترکیب میشوند ؟ - بعد از پیش
 چه کونه ؛ ترکیب میشوند ؟ عددها آبا یعنی از
 محدود وبا پسز می آیند ؟ - عددها آبا پیشتر از
 محدودیکه یا نکبر دارد می آیند وبا پسز ؟ - آیا
 محدود ها جمع میشود ؟ - اعداد ترتیبه ؛ کدام
 مابعدش به صحیه

۱۲۸ - صفات اشعاریه و یا اسماء اشارات

۱۲۹ - صفات اشعاریه که صفاتیست که

این شخص را ویا یک شی را با اشارت؛ تعبیه میکند. این را (اسم اشارت) نیز مینامند.

۱۳۰ - صفات اشارت در لسان فارسی؛

است: (این) برای قریب، (آن) برای

۱۳۱ - آن شی؛ که صفات اشارت؛

ما بعد صحبت ۷۹

۱۳۲ - اعداد ترتیبه؛ چه کونه تشکیل

میشوند؟ - به آخر اعداد ترتیبه؛ بعضًا چه

علاوه میشود؟ - اعداد تسریه کدام عدد

هast؟ اعداد توزیعی؛ کدام عدد هاست؟

عدد مجموعی؛ چه کونه عدد است؟ - عدد

مجموعی؛ چه کونه تشکیل میشود؟ لفظ (کانه)

آپا تا کدام عدد؛ علاوه میشود؟

۸۱
۵۹۸۱

تعیین میکنند (مشار الیه) نامیده میشود .

۱۳۲ - مشار الیه هر کاه ذی روح بوده

زیاده از یک باشد اسماء اشارت به (ان) : جمع

میشوند . مثلا :

این اینان

آن آنان

مشار الیه هر کاه غیر ذی روح بوده زیاده از

یک باشد اسماء اشارت به (ها) : جمع میشوند .

مثلا :

اینها آنها

۱۳۳ - مشار الیه اسم اشارت هر کاه ذکر

باید یعنی هم اسم اشارت وهم مشار الیه ، یکجا

باید حکم صفت و موصوف را میکنند مثلا :

این جوان ، برادر نست [ترکیب

« این جوان) ، صفت و موصوف شد] .

۱۳۴ - مشار الیه هر کاه مقدر باشد یعنی

هر کاه ذکر نشود اسم اشارت؛ حکم ضمیر را
میگیرد. مثلاً:
جوانی در راه بدیم او برادر قست. او هم
ضمیر شد [] .

۱۳۵ - مشارالیه هر کاه نه مذکور و نه مقدر
باشد اسم اشارت؛ حکم مبهم را میگیرد. مثلاً:
ازین و آن؛ چه فائده؟ [این و آن] هم
میهم اند [] .

۱۳۶ - ب اول اسم اشارات، هر کاه (ب)
علاوه شود الف آنها به دال؛ قلب میشود.
مثلاً:

این - بدین
آن - بدان

۱۳۷ - ب اول اسم اشارات؛ هر کاه (از) هم
(در) و (و) باید الف آنها حذف میشود.
مثلاً:
این : ازین - درین - وین .

۸۳

۱۳۸ - باول کلات (روز) ، (شب) هـ

(سال) هـ کاه اسم اشارت (این) بیاید به الفهـ

مکسور و میم ؛ قلب و بدل میشود . مثلاً :

این روز = امسوز ،

این شب = امشب ،

این سال = امسال .

مگر ما قبل اسم اشارات هـ کاه لفظ (در)

قیز بیاید به اصل خودها ؛ رجوع و عودتـهـ

میکند . مثلاً :

در این روز وبا درین روز ،

در این شب « درین شب ،

در این سال « درین سال .

۱۳۹ - لفظ (آن) ؛ هـ کاه مضافـ

باشد حکم (ضمیر ملکی) را میکرد . مثلاً :

این کتاب ؛ آن منست ؛ نه آن نست =

این کتاب ؛ از منست نه از نست .

۸۴

۱۴۰ - به آخر الفاظ (این) ، (آن)

هرگاه (ک) علاوه شود معنای تصریف میدهد .

مثال : *بَلَى* : بِعَنْيِهِ بَلَى بَلَى

این - اینک

آن - آنک

اینها برای قریب تر ; اسم اشارت نیز میباشند .

در لسان ترکی به مقابل (ایشه) میباشند .

مثال : *بَلَى* : بِعَنْيِهِ بَلَى بَلَى

اینک من و اینک تو . . . وهكذا

۱۴۱ - ماقبل فقط (این) ؛ هرگاه ادات

تشیه (چون) آورده شود الف : حذف

میشود . مثال :

چون این = چنین .

و به عین قاعده (چون آن) قیز ؛ (چنان)

میشود .

— صد و پانز

٨٠

موصولات

آنکه ، آنچه

۱۴۲ - اسم موصول : کلمه نیست که خود
خود ; معنا نمیدهد . طلقاً به دلالت ما بعدش
معنایش فهمیده میشود .

۱۴۳ - اسم موصول : به نهایت اسم
الشارات ; الفاظ (ک) ، (چه) علاوه نموده تشکیل
میشود .

برای ذوی العقول : آنکه = آن شخص که ،
آنکه = آن اشخاص که
برای غیر ذوی العقول : آنچه = آن شی که ،
آنها که = آن اشیاء که

مثال : آنکه بدم = آن شخص که دیدی
آنچه شنیدم = آن شی که شنیدم .
آنکه دیدم برادر منست ،
آنچه شنیدم راست است ،

استله : صفات اشعاریه : چه کونه صفات اند ؟

صفات اشارت : چند است ؟ - آن شی : که
به واسطه صفات اشارت : تعیین میشود چه نامیده
میشود ؟ - مشارالیه هرگاه ذی روح باشد اسم
اشارت : به واسطه چه ؟ و هرگاه غیر ذی روح
باشد به واسطه چه ؛ جمع میشود ؟ - مشارالیه
اسم اشارت : هرگاه ذکر نشود حکم چه را
میگیرد ؟ - مشارالیه هرگاه مقدر باشد اسم
اشارت : حکم چه را میگیرد ؟ - مشارالیه هرگاه
نه مذکور و نه مقدر باشد اسم اشارت : حکم
چه را میگیرد ؟ - به اول اسماء اشارت : هرگاه
(ب) علاوه شود چه میشود ؟ - الف لفظ
(این) و (ان) : کی حذف میشود ؟ - اسم
اشارت (این) : کی به الف مكسود و میم ؛
قلب میشود ؟ - لفظ (ان) : کی حکم ضمیر
مهی را میگیرد ؟ - اسماء اشارت کی معنایه
ما بدمش به صحیفه ۸۷

۸۷

۳ - صفات مبهمه

۱۴۴ - صفات مبهمه : صفات است که
اسمها را بیک صورت غیر آشکار ؛ تعیین میکنند .
صفات مبهمه ؛ اینهاست :

هیچ چندی ، یکچند

هر چندین = این قدر

ادک چند آن = آن قدر

پاره دیگر

برخی فلان

بس چنین

بسی چنان

بسیار خیلی

بسیاری کدام

چند هه

چکونه

ما بعد صحیفه ۸۶

تصحیر میدهد ؟ به لفظ (این ؛ هر کاه (چون)
علاوه شود چه میشود ؟ اسم موصول ؛ کدام
کله هاست ؟ - اسم موصول ؛ چه گونه ساخته)

مشهد ۹

۸۸

۱۴۵ - کلات (جند) ، (کدام) *

علالاکثر برای استفهام ، مستعمل میشوند .

در صورت ؛ اینها را (صفات استفهامیه)

میگویند . مثلاً :

کدام روز ؛ خواهد رفت ؟

جند قلم دارد ؟

۱۳ - تمرین

در جمله های آنی ؛ صفات مبهمه ، تعریق کرده

شود :

- (هیچ کس نیامد) ، (هر روز ؛ شش درس

جیخوانیم) ، (بسیاری مردم ؛ از جلال آباد

آمد)

۴ - صفات استفهامیه

۱۴۶ - کلاینک برای پرسیدن یک شیء
استعمال میشوند (صفات استفهامیه) نامیده
میشوند :

صفات استفهامیه ; اینهاست :
 (کدام ، کدامین ، چند ، چگونه ،
 چسان) . مثلاً :
 کدام روز آمدی ؟ ،
 از ایشان کدامین برادرتست ؟ ،
 این به چندست ؟ ،
 این چگونه است ؟ ،
 چسان گذشت ؟

امثله : - صفات مبهمه ؛ چه را گویند ؟
 در لسان فارسی ؛ صفات مبهمه مشهوره کدام اند ؟
 کلات (چند) و (کدام) اکثرها برای چه ؟
 مستعمل میشوند ؟ در انواع ؟ آنها چه نامیده
 میشود ؟

صفات عربیه

۱۴۷ - چون خواه لسان ترکی و خواه

لسان فارسی؛ از لسان عذب الیان هر بی مركب؛
و عبارات هر دو لسان مذکور به واسطه اصطلاحات
سو صفات و تراکیب هر بی؛ ملمع و مزین میباشد
لهذا در باب صفات و تراکیب توصیفی های هر بی؛
قرار آنی قدری شرح و تفصیل دادن لازم و
مناسب دیده شد؛

در هر بی؛ صفت و موصوف؛ به اعمیات کیفیت
و کیمیت؛ باید که مطابقت کنند. یعنی موصوف
اگر مذکور باشد صفت نیز مذکور؛ و اگر مؤثر
باشد صفت نیز؛ مؤثر و هكذا میباشد. لهذا
الفاظ عربیه اگرچه بقرار فارسی؛ صفت
وموصوف شوند؛ نیز باید که مطابقت نداشند، مثلاً:
(خلق حسن)،
خلق حمنه،

معلمین صرقومین ۰ ۰ ۰ و هکذا ۰

اما جمع ها در هر بی ۰ به حکم مؤنث [۱]

میباشد ۰ پس ۰ هر و قبیکه موصوف ۰ جمع شد
صفت ۰ اکثرا مفرد مؤنث میباشد ۰ مثلا ۰

افکار صائبه ، مسامعی مشکوره ۰ ۰ و هکذا
درین باب ۰ قاعده اینست ۰ که موصوف هرگاه
جمع مذکور سالم باشد صفت نیز جمع مذکور
سالم و یا جمع مکرر می آید ۰ مثلا ۰

معلمین کاملین ، مدرسین کرام ، ۰ ۰ ۰ و هکذا
و اگر موصوف ۰ جمع مؤنث سالم باشد
صفت نیز خواه جمع مؤنث سالم و خواه مفرد
مؤنث بودنش جائز است ۰ مثلا ۰
صلوات زاکیات و یا صلوات زاکیه ۰

[۱] کل جمع ۰ باعتبار الجماعة مؤنث ۰ یعنی

هر جمع ۰ به اعتبار (جهات) ۰ مؤنث میباشد ۰

٩٢

۱۴۸ - موصوف اکر جمع مذکور باشد
 یا جمع مذکور عاقل میباشد و یا نمیباشد . هرگاه
 جمع مذکور عاقل باشد صفت + جمع مكسر و یا
 جمع مذکور سالم و یا جمع مؤنث میشود . مثلاً :
 (موالی فخام) ، (علهای حاملین) ،
 (اطبای مشهوره) . . . و هكذا
 و هرگاه جمع مذکور عاقل نباشد صفت +
 اکثریا جمع مؤنث و بعضاً جمع مكسر میباشد .

مثال :

(امور مهم) ، (مواد مشکله) ، (مسائل
 شتی) . . . و هكذا .

۱۴۹ - قاعده : تأثیث در زبان فارسی +
 معتبر نمیباشد بهنچه جمع الفاظ فارسی + حکم مذکور را
 دارند و کل، همانیکه در آخر آنها (ه) باشد
 هاء مذکور ، علامت تأثیث نمیباشد لهذا الفاظ
 حرفیه که صفت + واقع شوند باید که مذکور

۹۳

جاشند . الحال مطابق صفت و موصوف ۱
خاص در الفاظ عربیه میباشد نه در الفاظ فارسیه
و ترکیه و الفاظ اجنیمه . بنا بران :
(بندۀ کامله) ، (خانه واسعه) گفته نمیشود
بلکه (بندۀ کامل) و (خانه واسع) گفته میشود .
و هکذا (کتیخانه مذکوره) (ارک مبارکه) گفته
نمیشود .

۱۵۰ - بعضًا صفات عربیه : بقاعدۀ عربی به
موصوفهای خود مضاف میشوند . درین صورت ؛
به مضاف الیه ؛ (الف لام) علاوه میشود و
مضاف مذکور ؛ مضموم خوانده میشود . مثلاً :
کریم الشیم ، حسن الوجه و هکذا .

درین حال ؛ جمیع مضاف و مضاف الیه
جاشند وصف ترکیبی های فارسی یعنی حتم بلکه
کلمه را دارند مگر باز هم ؛ مطابقت در مضاف که صفت
گویده است ضروری میباشد . و نهاد برای مؤنث و

٩٤

«کربة الشیم» و «حسن الوجه» کفتن لازم
گذاشت. و اینها چون ترکیب صوب میباشند لهذا
قا، تأثیر آنها باید که بقرار قاعدة عربی به صورت
(۵) نوشته شود.

۱۵۱ - صفات عربیه؛ سهایی و قیاسی میباشند.
سهایی مثلاً: (حسن و قیمع) . . . و همکذا
قیاسی ها به آخر اسماء، یا نسبت؛
علاوه نموده تشکیل میشوند. یا نسبت در عربی
به تشدید و در فارسی؛ بی تشدید خوانده
میشود. لمکذا و قیسک (بغدادی) کفته شود
همین یا نسبت؛ احتمال دارد که عربی و یا
فارسی باشد. مگر در مؤنث ها و نیز در صور تیکه
صفتها بقرار قاعدة عربیه بر موضوع خودها اضافت
میشند بهمه حال باید که به تشدید خوانده شوند
مثلاً: (عربیه) و (عربی الاصل) و همکذا.

٩٥

۱۵۲ - کلابکه ب واسطه یاه نسبت ، صفت
شوند در آنها ایز رعایت مطابقت ، لازم است .
مثالا :

لسان هریب ، قاعدة هریب ، کتاب فارسی ،
کتابت فارسی ، خط اجنبی ، السنّة اجنبیه
و هکذا

بعضًا موضوع : حذف کردیده تنها صفت ؛
استعمال میشود . درین صورت ایز ، مطابقت
لازم است . مثلا :

داخلیه ، خارجیه ، مایه . . . و هکذا . که
اصل اینها : (امور داخلیه ، امور خارجیه)
امور مایه) است .

و ایز :

(طریق علمیه ، طریق سیفیه ، طریق
علمیه) . . . و هکذا .

که اصل اینها :
[طریق کبار علمیه ، طریق امرای سیفیه]

طريق رجال قاميه] اشت . و على هذا القياس :
 مكتب حربيه ، مكتب اعداديه ، مكتب
 وشديه ، مكتب ابتدائيه .

اصل ايها :
 مكتب فنون حربيه ، مكتب فنون اعداديه
 والخ است .

١٥٣ - ياه نسبت هر بيه ؛ به لفظهای تركی و
 فارسی واجنبی ؛ علاوه نمیشود . بناء عليه :
 (سهمیه) كفته نمیشود مکر (اوقيه) ،
 (تیره) كفته نمیشود ۱ چراكه (اووق ، تیر)
 الفاظ هر بيه نیستند .

١٥٤ - قاعده :- صبغة جمع مذکور سالم ؛

دوشرط دارد :

- ١ - از ذوی المقول بودن ،
- ٢ - در آخر کله ، (ه) نبودن . پس ۳
 موصوفها هر کاه از ذوی المقول نباشند به صبغة

۹۷

مذکور؛ جمع غیوند و جمع مذکر سالم
لطف (علامه) نمی آید.

۱۰۵ - قاعده: - صفتی‌ای هربی که در

فارسی به کثرت می‌آیند یک از آنها به وزن (فعیل)
بوده جمع مکسر آن؛ به وزنهای (فعال، افعال،
 فعل، افعال، فعل) می‌آید. مثلا:

مفرد	جمع مکسر
کریم	کرام
شریف	اشرف
ندما	ندما
صدیق	اصدق
شتبث	شق

مکر کلاه به وزن فعیل می‌آید هر کاه و
 حرف دوم و حرف اخیرش از بیک جنس باشد
 و به وزن (افلا) جمع شود حرکت حرف اول
 این دو حرف؛ به حرف ماقبلش داده ادغام می‌شود.

۹۸

یعنی بگ ازان دو حرف مذکور ا نوشت شده

تشبد و خوانده میشود و مثلاً

مفرد جمع

حسب اجرا که فی الاصل و احیا

بود حرکت باز اول به ما قبلش یعنی به حرف (ح)

داده شد و هردو با ادغام شده احیا گردید

و آنیز : (عنزیز و شبد ، خلیل) بقرار

قاعدۀ فوق : اعزما ، اندما ، اخلا میشود

۳ - ضمیر

۱۵۶ - ضمیر : کلمه نیست که بجای اسم

مستعمل بوده به عوض آن میباشد و

ضمیر ۳ قسم است : ضمیر شخصی

۹۹

ضمیر نسبی ، ضمیر مبهم .

ضهائر شخصیه

۱۵۷ - ضهائر شخصیه ۲ نوع است :

غ (منفصل) و یا (متصل) میباشند .

ضمیر شخصی منفصل

مفرد منکلم :	من	جمع منکلم :	ما
د مخاطب :	تو	د مخاطب :	شهاب
د غائب :	او ، وی	د غائب :	ابدان

۱۵۸ - در ضهائر شخصیه منفصله بیز و احوال

اسم : جاریت :

میخود	من	نون
مفعول صریح	سما	زما
مفعول الیه	بعن	بنو
مفعول به	درمن	درنو
مفعول عنه	ازمن	اززو
مفعول له	برایمن	برایتو
مفعول معه	بامن	باتو
مضاف اليه	سرمن	سرتو
	سر او	سر وی
	سرها	سرنها
	سر اینشان	

۱۵۹ - نون ضمیر (من) و واد ضمیر (نون) آ در مفعول صریح و حذف
میخود و لهذا (من را) ، (نورا) غشته بله (سما) ، (زما) میخود .

۱۰۱

۱۶۰ - ضمیر (او) و (ایشان) : در
مفعول ایه : (باو)، (بایشان) نمیشود بلکه
(بدو)، (بدیشان) میشود.

ضمائر شخصیه متصله

۱۶۱ - ضمیر شخصیه متصل : عبارت
از ضمیر است به کله ماقبلش متصل میشود. اینها را
(ضمائر ملکیه) و یا (ضمائر اضافیه) مینامند.
ضمائر شخصیه متصله : اینها اند :

مفرد متکلم : م	جمع متکلم : مان
«مخاطب : ت	«مخاطب : تان
«غائب : ش	«غائب : شان

۱۶۲ - کله که به آخر آن : ضمیر شخصیه
متصل : لاحق شود هر کاه حرف آخرین آن
کله : همراه دستیه باشد پیشتر از ضمیر، یک
جزء آورده میشود. مثلاً :

۱۰۷

خانه ام ، خانه ات ، خانه اش ۰۰۰ و هكذا
 و هر کاه در آخر کله ۱ (الف) و با (واو)
 یاشد (ی) آورده میگوید ۰ مثلا :
 جایم ، جایت ، جایش ، سویم ، سویت ،
 سویش ۰۰۰ و هكذا

۱۶۳ - ضهائر شخصیة متصله هر کاه بعد از
 اسم می آیند حکم (مضاف اليه) را و هر کاه بعد
 از فعل می آیند حکم (مفعول) را دارند ۰

مفرد : جمع :

بعد از اسم : درسم

درستان

درسنان

درسنهان

بعد از فعل : گفتم من گفتهان = بما گفت
 گفق

گفتن

گفتم

گفتمش

گفتشان

۱۰۳

تعریف - ۱۴

[به کله های آنی؛ ضمایر شخصیه منفصله]

دربط کنید ۱ [:

دست: دستم، دستت، دستش، دستهان دستان، دستشان

جایه:

ابرو:

کتاب:

پدر:

همایه:

آهو:

ضمایر نسیمه

۱۶۴ - ضمایر نسیمه: شاژبست که

معنای نسبت؛ افاده و بیان میگذارد.

۱۶۵ - ضهار نسیبه : هم به اسهاه : وهم
 یه فعلم لاحق میشوند . وقتیکه به اسهاه ، لاحق
 شوند (ضهار نسیبه) ، وقتیکه به فعلمها لاحق
 شوند (ضهار فعلیه) نامیده میشوند .
 ضهار نسیبه و فعلیه : اینها اند :

مفرد متكلم : م - ام	جمع متكلم : ب - بم
د مخاطب : ئی - ئی	د مخاطب : بد - بد
د غائب : است	د غائب : ند - اند

مشلا در اسمها : در فعلمها :

کفتم	پیرم	مفرد
کفق	پیری	
کفت (است)	پیرست	
کفیم	پیریم	جمع
کفتید	پیرید	
کفتند	پیرند	
کفته ام	بنده ام	حفرد
کفته فی	بنده فی	
کفته است	بنده است	

۱۰۵

کفته ایم	بنده ایم
کفته اید	بنده اید
کفته اند	بنده اند

فائدہ

هست - است

۱۶۶ - کلا (هست) : معنای موجودیت

یعنی معنای حقیقی بوده یک فعل تام میباشد و ضایع غلطیه؛ علاوه نموده تصریف میشود. مثلا:

فرد منکلم :	هستم	جمع منکلم :	هستیم
» مخاطب :	هستی	» مخاطب :	هستید
» غائب :	هست	» غائب :	هستند

۱۶۷ - فعل (هست) : مشتب است.

حنفی آن و (نیست) است و مانند فعل (هست) :

تصریف میشود.

۱۰۶

۱۶۸ - (است) ؛ ادات خبر میباشد ۰

ادات مذکور ؛ ضمائر نسبیه و یا قبله ؛ الحاق
نمیشود ۰

۱۶۹ - لفظ (است) ؛ هرگاه بیک کله ؛

لاحق شود و آن کله ؛ بهای رسمیه ؛ منتهی
باشد الف (است) ؛ اینها میشود ۰ مثلاً :

بنده است ، جامه است ، درسخانه است
و هكذا

و هرگاه در آخر کله ، های رسمیه نباشد

الف (است) حذف میشود ۰ مثلاً :

خوبست ؛ بیوقاست ، مجبورست
و هكذا ۰

۱۷۰ - ضمائر نسبیه ؛ هم بـ ضمائر شخصیة

منقصه و هم بـ کلات استفاده (که) و (چو) ؛
لاحق میشود ۰ مثلاً :

٩٠٧

در ضمائر شخصیه متصله :

من	ما نیم
تو کنی	شما کنید
او است	ایشان کیانند

در صفات استفهامیه :

من که ام	ما کنیم
تو کنی	شما که اید
او کیست	ایشان که اند

من چو ام	ما چه ایم
تو چه فی	شها چه اید
او چیست	ایشان چه اند

عمرین - ۱۵

ضمائر شخصیه متصله ، ضمائر شخصیه
عنفصله ، ضمائر نسبیه و ضمائر فطیه را تفرق.

کنید ۱

﴿ امر و ز کفت - برادر شما بزرگست
یا کوچک ؟ - از من ؛ پنج ساله بزرگست .
لو کیست ؟ - همسایه ماست . - از کجا آمد ؟
هزار و سه (ازده) آمد . بن ۱ سبب ، امر و د
«نک» و آلو آورد . - دستم بدار (بکیر) پایم
مح لفظ د . - این سخن را که کفت ؟
تو کفته . - من نکفتم . ایکن احمد کفته است .
همسایه تان بکجا رفته ؟ - به ایران رفته . تو هم
چرا زرقی ؟ - من در انجا به مکتب میروم .

اسدله : ضمیر ۱ چه را میکویند ؟ - ضمیر ۲
چند قسم است ؟ - ضمائر شخصیه ؛ چند نوع
آنده ؟ - ضمائر شخصیه منفصله ؛ کدام آند ؟
آیا در ضمائر شخصیه منفصله ؛ احوال اسم ؛
جاریست ؟ مفعول صریح ضمائر (من) ، (تو)
چه کونه است ؟ مفعول الیه ضمیر (او) چه کونه
است ؟

۱۰۹

حا بعد سؤالهای صحیفه آذشته :

ضهائر شخصیة متصله ۱ کدام ضهائرند ؟
 اینهارا دیگر ؛ چه مینامند ؟ - کله که ضمیر
 متصل ؛ به آن ، متصله میشود هرگاه حرف
 آخرینش ها رسمیه باشد پیشتر از ضمیر ؛ چه
 آورده میشود ؟ - ضهائر شخصیة متصله هرگاه
 بعد از ام بیانند حکم چه را دارند ؟ - و هر
 گاه بعد از فعل بیانند حکم چه را دارند ؟
 ضهائر نسبیه ۱ چه کونه ضهائرند ؟ ضهائر نسبیه
 به بگاه لاحق میشوند ؟ - ضهائر نسبیه و
 فعلیه کدامند ؟ - کله (هست) چیست ؟
 فعل هست ؛ چه کونه تصریف میشود ؟ منف
 فعل (هست) ؛ چیست و چه کونه تصریف
 میشود ؟ - کله (است) چیست ؟ - آیا به
 (است) ؛ ضهائر نسبیه و یا فعلیه ؛ الحاق میشود ؟
 الف (است) ۱ به کدام اوقات ؛ حذف و به
 کدام اوقات ؛ ابعاق میشود ؟ - آیا ضهائر نسبیه ؛
 به ضهائر شخصیة متصله ؛ و نیز به کلات استفهامیه
 (که) و (چه) لاحق میشوند یا نه ؟

۱۱۰

ضهائر مبهمه

۱۷۱ - ضهائر مبهمه : ضهائریست که محل

اشخاص و اشیارا بیک صورت مبهمه میگیرند .

ضهائر مبهمه در فارسی ؛ اینها آنها :

مکان = همان	هیچ کس	خود
هیچ و همان	هیچ‌گاه	خویش - خویشتن
دیگران	هیچ‌کدام	بیک
پیکی با دیگری	چنین و چنان	ی چند
هر کدام	هیچ چیز	هر کس
هر کسی		هر کس
هر چیز		هر چیز

۱۷۲ - الفاظ (خود) ، (خویش) .

(خویشتن) : بعد از ضمیر و بعد از اسم جنس

میباشند . مثلا :

من خود دیدم ، بجسم خود دیدم ، و هكذا !

۱۷۱

هر کاه بعد از اسم جنس باشد صریح آن هست

یک فاعل میباشد . مثلا :

من خود خدمت خود میکنم .

۱۷۲ - لفظ (خود) : در مقام تأکید هست

مکرراً ذکر میشود . مثلا :

خود بخود .

۱۷۳ - لفظ (خویش) بعنای خصم دارد

اقربا نیز میآید . مثلا :

بیت

سرین خانه تو خانه خویش دان ،

مرا کرجه بیکاره ام خوبش دان

۱۷۴ - لفظ (خویشتن) : مانند لفظ

(خود) : برای تأکید نیز میآید . مثلا :

او خویشتن : کامل است کرا یاوری کند :

۱۸۲

۱۷۶ - لفظ (خود) هم برای ذرروح و هم
برای غیرذی روح؛ مخصوص میباشد. مکو الفاظ
(خویش - خویشن)؛ خاص برای ذرروح
میباشد.

۱۷۷ - از مبهمات صربیه؛ لفظ (ذات)
که اسم تجريد است در فارسی؛ مستعمل میباشد.
مثالاً:

احد خان؛ این کار را بالذات کرد.

۱۶ تمرین --

ضهائر مبهمه؛ تفرقیق کرده شود:
یک آمد - تنی چند رفتند - همه کس درس
یخوانند - دیگران هم بخوانندند - هیچ آدام نیامد.

۱۱۳

۴ - فعل

۱۷۸ - فعل : کلمه بست که به یکی از سه

زمان : دلالت میکند .

سه زمان : اینها اند :

ماضی = زمان گذشته ،

حال = زمانیکه ما بیش هستیم

استقبال = زمان آینده .

استله : ضمائر مبهمه کدام ضمایرند ؟ - الفاظ

(خود) ، (خویش) ، (خویشق) : بعداز

کدام کل، ها می آیند ؟ - در فارسی : ضمائر

مبهمه ؛ کدامند ؟ لفظ (خود) در مقام

نأکید ، چه کونه استعمال میشود ؟ - الفاظ

(خود) (خویش) ، (خویشق) به کجاها

لاحق میشوند ؟

۱۷۸

۱۷۹ - فعل ۳ قسم بزرگ؛ منقسم

است:

اصل فعل - ذات فعل - فرع فعل .

۱ - اصل فعل ... مصدر

۱۸۰ - اصل فعل: عبارت از (مصدر)

است.

مصدر: کلمه پیشتر که به زمان و مقارن

نبوده بیک حال و یا کیفیت؛ دلالت میکند.

در لسان فارسی؛ به آخر مصدر؛ یا (دن)

و یا (تن) میباشد. مثلا:

شمردن، گفتن ... و همکذا

[اختصار - بعض اسماء؛ به (دن) و یا (تن)]

منشی میباشد. السنه مذکوره؛ چون بیک

حدث [۱]، دلالت نمیکند لهذا مصدر نمیباشد.

[۱] حدث = حالتیک فعل؛ بیان میکند.

کرگدن

۱۱۹

مثالاً (مثلاً) (مثلاً) (مثلاً) (مثلاً)
(کردن) ، (گودن = احق) ، (خویشتن) ،

آبستن) . . . و ههذا [

۱۸۱ - در آخر مصدر هرگاه (دن) باشد

آن را (مصدر دالی) ؛ و هرگاه (تن) باشد

(مصدر تائی) مینامند .

۱۸۲ - در مصدر ذاتی ؛ یکی از حروف

(یارنو) یعنی یکی از حروف (ی - ا - ر - ن

- و) ؛ ماقبل دان مینباشد . لهذا مصدر ذاتی ؛

بنج نوع مینباشد .

۱) : مصدر ذاتی یائی . مثلاً : آفریدن ،

۲) : مصدر ذاتی الفی . مثلاً : ایستادن ،

۳) : مصدر ذاتی رائی . مثلاً : کردن ،

۴) : مصدر ذاتی نونی . مثلاً : خواندن ،

۵) : مصدر ذاتی واوی . مثلاً : فرمودن .

۱۸۳ - در مصدر تائی هم ماقبل حرف

۹۹۶

(ت) : یکی از حروف (خسحف) یعنی یکی از حروف (خ - س - ش - ف) میباشد.
 لهذا مصدر تائی؛ چهار نوع است:
 ۱) مصدر تائی خائی . مثلاً : آندوختن ،
 ۲) مصدر تائی سیفی . مثلاً : آراستن ،
 ۳) مصدر تائی شیفی . مثلاً : نوشتن ،
 ۴) مصدر تائی فائی . مثلاً : یافتن .
 در هر مصدر؛ (دن ، نن) را علامت مصدر و باقیانده مصدر را « ماده اصلیه » مینامند .

مصادر یکه شاذند

۱۸۴ - آمدن ، شدن [۱] ،

[۱] «شدن» اصلش «شودن» بوده مصدر دالی میباشد .

۱۱۷

طعن

غزدن [۲] = سکوت کردن ، ستدن [۳] در این
 مصدرها قبل از علامت مصدر؛ هیچ یک از حروف
 (یارنو) و (خشوف) نیامده . از نسبب
 اینها را (مصاددر شاده) میشمارند .

۱۸۵ - مصدر؛ نظر به اعتبار وضع و

تشکیلش؛ ۴ قسم میباشد :

[۲] «غزن» اصلش «نن زدن» است ،

[۳] «ستدن» اصلش «ستاندن» بوده مصدر قافی
 نوی میباشد .

پس؛ همین سه مصدر فوق؛ نظر به اصلشان؛
 به جمله مصدرهای دالی؛ داخل میشوند . بناء
 عليه؛ قبل از علامت مصدر؛ دو حرف دیگر یعنی
 حروف (ز، م) بر حروف (یارنو، خشوف)
 علاوه نموده جمعاً یازده حرف میشوند که ازین
 یازده حرف؛ عباره (زمین خوش فارس)
 تشکیل میشود .

۱۱۸

مصدر اصلی ، مصدر جعلی ، مصدر
نحوی ، مصدر مركب .

۱۷۶ - مصدر اصلی : مصدریست که

حقيقة بیک معنا ؛ موضوع بوده شکلش تبدیل
میشود . مثلاً :

دانستن ، استادن وهذا

۱۸۷ - مصدر جعلی : مصدریست که به

آخر الفاظ عربیه و یا فارسیه ؛ (یدن) علاوه
موده نشکل میشود . ابن را (مصدر مرح)
این مینامند . مثلاً :

طلب - طلبیدن ، فهم - فهمیدن ،

غارت - غارتیدن ، هراس - هراسیدن
. . . وهذا .

۱۸۸ - مصدر نحوی : عبارت از کلمه پیشتر

که بواسطه حذف نمودن (ن) آخرين مصدر
پیدا شده باشد . مثلاً :

۱۱۹

کفتن - گفت ، خریدن - خرید ^ج
غروختن - فروخت . . . و هكذا

اخطرار - مصدر تخفيفي ؛ به حکم (اسم
مصدر) بوده مطرداً از هر فعل نمی‌آید ؟

۱۸۹ - مصدر مركب : مصدریست که از

دوجزو ؛ مركب میباشد . مثلاً :
فرآمدن ، دوست داشتن ، آغاز کردن
و هكذا . . .

۱۹۰ - جزو اول مصادر مركبه ؛ اسم
و يا صفت و يا ادوات ؛ و جزو اخيرش اكثراً
عبارة از بعض مصادر اصلیه میباشد . مثلاً :

مصدر اصلی	مصدر مركب
آمدن	برآمدن
آوردن	پیام آوردن
بردن	حسد بردن
بودن	بدست بودن

۱۲۰

مصدر اصلی	مصدر مرکب
داشتن	دوست داشتن
دیدن	اصحاحت دیدن
زدن	بیش زدن
ساختن	خانه ساختن
شدن	در خواب شدن
کردن	خاوش کردن
کفتن	سقط کفتن ، بد کفتن
یافتن	وقوف یافتن . . . و هکذا

۱۹۱ - فعلهای (بودن) و (شدن) را

« فعل عام » و « فعل ماضی دیگر را « فعل خاص »
جیکویند.

۱۹۲ - از فعل خاصها فعل (بایستن =

لازم شدن) را « فعل وجوبی » و

و فعل (شایستن) را « فعل لزومی »

و فعل (خواستن) را « فعل ارادی »

و فعل (نوانستن) و (دانستن) را

۱۲۱

« فعل اقداری » میگویند ۰

۱۹۳ - (اندر) و (در) که ادات ظرفند

و نیز (باز) و (وا) که ادات تکرار و
معاودتند ۱ و نیز (بر) که ادات استعلا است و

نیز (فرا - فراز) که از آنها معنای بالایی مفهوم
میشود و نیز (فرو - فرود) که از آنها معنای
انحطاط ، مفهوم میشود هرگاه ب اوی فعلها
لاحق شوند بقرار آنی ۳ معنا اشعار میگشند ۲
۱) : همان معنایی برای آن : موضوع اند

اداده میگشند ۰ مثلا :

اندرامدن - درامدن ۰

۲) : معنای فعل را قدری ۰ تبدیل میگشند ۰

مثالا :

خوردن - برخوردن = حسنه مند شدن ۰

کامیاب شدن

یافتن - بازیافتن = اخذ کردن

بردن - فروبردن

۱۲۲

۳) برای ضرورت وزینت و زائد می‌آید.

مثلاً:

بازگشادن.

غرين - ۱۷

این مصادر هارا بیان کنید که از کدام قسمند:

هر اسیدن	اندرشدن
دید و باز دید	از در درامدن
کفت و شفید	از خود بدرشدن
فراشدن	باز کفتن
در بایستن = لازم شدن	فرو دامدن
فراز رفتن	دز دیدن

فاعل - مفعول - نائب فاعل

۱۹۴ - فاعل: کارکننده را گویند ~

۱۴۳

۱۹۵ -- مفعول : آن را کویند که کار

فاعل ؛ بر آن واقع شود . مثلا :

(احد ؛ کتاب را خواند) . درین جمله ؛ کار

خواندن را احمد کرد لهذا احد ؛ (فاعل) است ؛

واحد ؛ کار خواندن را بر کتاب ؛ کرد لهذا

کتاب ؛ (مفعول صریح) است . و کلمه (خواند) ؛

(فعل) است .

۱۹۶ نائب فاعل : آن مفعول صریح را

کویند که به مقام فاعل فعل مجھول ؛ قائم باشد . مثلا :

(کتاب ؛ خوانده شد) .

درین جمله ؛ کار خواندن کتاب شد مگر

معلوم نیست که از طرف که خوانده شد لهذا این

مفعول صریح که (کتاب) است (نائب فاعل) .

جیبیا شد .

۱۷۶

لازم - متعددی

۱۹۷ - کاریکه قاعل میکند هر کاه به

غیر؛ تجاوز نکرده ب نفس خود؛ واقع شود آن
 فعل را (فعل لازم) مینامند. مثلاً:
 رفتن، نشستن . . . و هكذا

۱۹۸ - کار قاعل هر کاه به غیر؛ تجاوز

کند آن فعل را (فعل متعددی) مینامند. مثلاً:
 خواندن، نوشتن . . . و هكذا
 تنبیه - در لسان فارسی؛ فعلها اکثراً هم
 لازم و هم متعددی میباشند.

مطاعت

۱۹۹ - مطاعت: آن فعل لازم هارا

گویند که بعنای قبول باشند. مثلاً:
 شکستن. که کار شکستن را قبول دارد.

۱۲۰

معلوم -- مجهول

۲۰۰ - فعل معلوم : آن فعل را کویست که
ظاهر معلوم و آشکار باشد . مثلا :
بسق . . . و هكذا

۲۰۱ - فعل مجهول : آن فعل را کویست
که ظاهر معلوم و آشکار نباشد . مثلا :
بته شدن . . . و هكذا

ثبت - منفی

۲۰۲ - فعل ثبت : فعلیست که واقع
شدن یک شی را میداند . مثلا :
دیدم .

۲۰۳ - فعل منفی : آن فعل را کویست
که واقع نشدن یک شی را میداند مثلا :

۱۲۶

نیدم . . وهكذا

۳۰۴ - برای اينکه يك فعل مثبت را منفي
بسازيم ما قبل آن فعل، يك (ن) مي آريم .
مثلًا :

منفي	مثبت
خواندن	نخواندن
رفتن	زفتن . . وهكذا
خوان	نخزان
نويس	منويس . . وهكذا

استله : فعل : چه را بیکویند ؟ - سه
زمان : کدامند ؟ - فعل ا چند قسمست ؟
اصل فعل : چیست ؟ - مصدر ا چه را
بیکویند ؟ - در فارسی ا آخر مصدر ، چه میباشد ؟
کی مصدر دالی ؛ و کی مصدر تائی میباشد ؟
ما بعدش به صحیفه ۱۲۷

۱۲۷

ما بعد سؤالهای صحیفه کذشته :

در م مصدر دالی : ماقبل دال : چه میباشد ؟ - درین
صورت ؛ مصدر دالی : چند نوع میباشد ؟ - در
مصدر تائی : ماقبل (تاء) چه میباشد ؟ درین
حال ؛ مصدر تائی : چند نوع میباشد ؟ - مصدر
های شاذ ؛ کدامند ؟ مصدر ا نظر به اعتبار
وضع و تشکیل ؛ چند نوع میباشد ؟ مصدر اصلی
چیست ؟ مصدر جملی ؛ چیست ؟ مصدر تخفیفی
چیست ؟ مصدر مركب ؛ چیست ؟ جزو اول ؛
و جزو آخر مصدر های مركب ؛ کدام کله ها
میباشد ؟ فعل عام ؛ کدام است ؟ - فعل خاص ؛
کدام است ؟ - مصادر (باستان) ، (شایستن) ،
(خواستن) ، (توانستن) را چه مینامند ؟ - به
ما قبل فعل ها کدام الفاظ ؛ علاوه نوده سه همانا
افاده میکنند ؟ فاعل ، مفعول ، نائب فاعل ؛
چیست ؟ فعل لازم ، فعل متعدد ؛ چیست ؟
کدام فعل را فعل مطاوعت میگویند ؟ - فعل معلوم ،
فعل مجهول ؛ چیست ؟ - فعل مثبت ، فعل
منفی ؛ چیست ؟

(احوال فعل)
از جهت لفظ و معنا

۳۰۵ - فعل ۲ قسم است : فعل خاص ،
فعل عام .

فعل خاص : فعلیست که بکار و با بکار
کیفیت و بیان میگنند . مثلاً :
بریدن ، رفتن . . . و ممکناً

فعل عام : فعلیست که به هر حال و هر کیفیت و
شامل میباشد . مثلاً :
بودن ، شدن .

فعل خاص‌ها : در تصریف و به فعل عام‌ها
محاج میباشند . لهذا فعل‌های (بودن) و
(شدن) را (افعال اعماه) و مریکی را
(فعل اعماه) نیز مینامند .

۱۲۹۶

فعل تام - فعل ناقص

۳۰۶ - فعل تام : فعلیست که تغییر و تبدیل
نشده در قاعده اصلیه اش صرف میشود . مثلا :
کسردن ، کندن . . . وهكذا
ذرسان فارسی : فعل تام ؛ خبیل قلیل است .
فعل ناقص : فعلیست که صیغه های آن :
کاملاً مستعمل نمیباشد . مثلا :
بایسن ، شایسن ، باوبدن . . . وهكذا

ذات فعل

۳۰۷ - ذات فعل : صیغه نیست که مقارن
به زمان و ایز منسوب به متکلم ، مخاطب و
غافب ؛ بوده بیک حال و یا بیک کار ؛ دلات
میکند .

۱۳۰

صیغه : زمانها و حالها یست که فعلاً دلالت

و بیان میکند .

۲۰۸ - در لسان فارسی : (ثبتیه) :

(نذکر) و (تأثیر) نمیباشد . لهذا در فارسی :

شش صیغه هست :

مفرد متکلم ، جمع متکلم ، مفرد مخاطب ،

جمع مخاطب ، مفرد غائب و جمع غائب .

تصریف افعال اعانه

(بودن) ، (شدن)

۲۰۹ - تصریف فعل اعانه (بودن)

ماضی شمودی :

مفرد متکلم	بودم	مفرد مخاطب	بودی
جمع متکلم	بودم	» مخاطب	بودید
و مخاطب	بود	» غائب	بودند

۱۳۱

حکایت شهودی

مفرد منکلم	می بودم	جمع منکام	می بودیم
» مخاطب	می بودی	» مخاطب	می بودید
» غائب	می بود	» غائب	می بودند

ماضی، نقلی

بوده ایم	بوده ام
بوده اید	بوده ائی
بوده اند	بوده است

دوایت نقلی

مفرد : جمع :

بوده	بودم
بوده	بودی
بوده	بود

۱۴۲

مضارع

باشیم	باشم
باشید	باشی
باشند	باشند
ویا :	

بوم	بوم
بويد	بوي
بوند	بود

حال

می باشیم	می باشم
می باشید	می باشی
می باشند	می باشند

مستقبل

خواهیم بود	خواهم بود
خواهید بود	خواهی بود
خواهند بود	خواهد بود

۱۳۳

۳۹۹

فعل التزامی (انشائی بسيط)

بیاشم

بیاشید

بیاشند

بیاشم

بیاشی

بیاشد

انشائی مركب

بوده باشم

بوده باشید

بوده باشند

بوده باشم

بوده باشی

بوده باشد

فعل وجوب

بودنیشم

بودنیشید

بودنیشند

بودنیم

بودنی

بودنیست

فعل شرطی

اگر باشم

اگر باشید

اگر باشند

اگر باشم

اگر باشی

اگر باشد

۱۳۴

امر غائب	امر حاضر
بشد	باشید
اسم مفعول	اسم فاعل
باشندگان	بودگان

۲۹۰ - تصریف فعل اعانه (شدن)

ماضی شهودی

شدم	شدم
شدید	شدید
شدند	شد

حکایة شهودی

می شدم	می شدم
می شدید	می شدید
می شدند	می شد

۱۳۵

ماضی تعلی

شده ام	شده ام
شده اید	= شدئی
شده آند	شده است

روایت تعلی

شده بودیم	شده بودم
شده بودید	شده بودی
شده بودند	شده بود

استمراری

شدستیم	شدستم
شدستید	شدستق
شدستند	شدست

مضارع

شوم	شوم
شوید	شوی
شوند	شود

١٣٦
٥٧١

حال

می شویم

می شوید

می شوند

می شوم

می شری

می شود

مستقبل

خواهیم شد

خواهد شد

خواهند شد

خواهی شد

خواهی شد

خواهند شد

فعل التزام (اثنان بسيط)

بشویم

بشوید

بشوند

بشوم

بشوی

بشود

اثنان مركب

شده باشیم

شده باشید

شده باشند

شده باشم

شده باشی

شده باشد

۱۳۷

فعل و جوی

شد نیتم

شد نیشید

شد نیخند

شد نیم

شد نی

شد نیست

فعل شرطی

اکر بشویم

اکر بشوید

اکر بشوند

اکر بشوم

اکر بشوی

اکر بشود

اصل خالب

بشو بشوید

اسم مفعول

شونده شده شدن کان

اصل حاضر

بشو بشوید

اسم فاعل

شونده شوند کان شدن کان

اشتقاق

۲۱۱ - فعلها یا از مصدر و یا از اصل حاضر

مشتق میباشد

۱۳۸

۲۱۲ - نونی که در آخر مصدر است هر کاه

حذف شود (مصدر تخفیفی) پیدا میشود . مثلاً

خواندن - خواند ، رفتن - رفت .

فعلهاییکه از مصدر ؛ مشتق آند :

۲۱۳ - مصدر تخفیفی ؛ عیناً صیغه ماضی

شهودبست . در آخرش ضمائر فعلیه ؛ علاوه نموده

تشکیل میشود .

ماضی مطلق شهودی

منفی : مثبت :

خواندم خواندم

خواندی خواندی

خواند خواند

خواندیم خواندیم

خواندید خواندید

خواندند خواندند

۱۳۹

۲۱۴ - ماقبل صيغه ماضی شهودی
 هرگاه (می) آورده شود (حکایه شهودی)
 تشکیل میشود .

حکایه شهودی

منفی : مثبت :

نمی خواندم	می خواندم
نمی خواندی	می خواندی
نمی خواند	می خواند
نمی خواندیم	می خواندیم
نمی خواندید	می خواندید
نمی خواندند	می خواندند

۲۱۵ - به آخر مصدر نخسبی : هرگاه
 (ه) آورده شود (ماضی " نقلی " قریب) تشکیل
 میشود .

مادی تعلیق قریب	
منفی :	مشتی :
خواننده ام	خواننده ام
خواننده	خواننده
خواننده	خواننده
خواننده ایم	خواننده ایم
خواننده اید	خواننده اید
خواننده اند	خواننده اند

۲۱۶ - به آخر مفرد غائب ماضی قریب
 تعلیق هرگاه ماضی شهودی فعل (بودن) :

استله : فعل ; چند قسم است ؟ - فعل
 خاص ; چه را میکویند ؟ - فعل خام ; چه کونه
 فعل است ؟ - فعل خام ; دیگر چه را میکویند ؟
 فعل تام ; چیست ؟ - فعل ناقص ; چیست ؟
 ذات فعل ; چه را میکویند ؟ - صیغه ; چه را
 میکویند ؟ - در لسان فارسی ; چند صیغه هست ؟

۱۴۶

علاوه شود (ماضی بعید قل) تشكیل میشود .

ماضی بعید قل

مشتت : منفی :

خوانده بودم

خوانده بودی

خوانده بود

خوانده بودیم

خوانده بودید

خوانده بودند

۲۱۷ - به آخر ماضی شهودی و ماضی

قل؛ هر کاه (است) علاوه شود (فعل استمراری)

تشكیل میشود .

۱۴۲

فصل استمراری

نخواندستم	خواندستم
نخواندستی	خواندستی
نخواندست	خواندست
نخواندستیم	خواندستیم
نخواندستید	خواندستید
نخواندستند	خواندستند

۲۱۸ - اکثراً به عوض ماضی قتل

ماضی شهودی؛ مستعمل میشود . به آخر صیغه
های مفرد متکلم ، مفرد غائب و جمع غائب
ماضی شهودی؛ هرگاه (ی) علاوه شود فعل
استمراری؛ تشکیل میشود . به غیر صیغه های
مذکور؛ علاوه نمیشود . مثلا:

کفتمی ، کفتدی ، کفقی .

و نیز به اول ماضی شهودی هرگاه (همی) :

و به آخرش (ی) علاوه شود فعل استمراری :

تشکیل میشود . مثلا: همی کفتمی .

۱۸۳

۵۳۹

۲۱۹ - به اول مصدر تخفیفی هر فعلیک باشد

هر کاه صیغه مضارع مصدر (خواستن)؛ علاوه
شود (فعل مستقبل)؛ تشکیل می‌شود. ضمیر
فعال‌ها به مضارع مصدر (خواستن)؛ الحاق
می‌شود.

فعل مستقبل

خواهم خواند	خواهم خواند
خواهی خواند	خواهی خواند
خواهد خواند	خواهد خواند
خواهیم خواند	خواهیم خواند
خواهید خواند	خواهید خواند
خواهند خواند	خواهند خواند

۲۲۰ - به اول مصدر تخفیفی؛ هر کاه اس

حاضر مصدر (توانستن) یعنی هر کاه کلمه
(توان)؛ علاوه شود فعل اقتداری مطلق؛
تشکیل می‌شود.

۱۴۴

مثالاً :

توان خواند . . . وهكذا .

تفصیله : مفرد ، جمع ، متكلم و مخاطب صیغه
فوق نبوده عبارت از یک صیغه میباشد .

۲۲۱ - ب اول مصدر تخفیفی هر کاه ماضی :

شهودی مصدر (تواستان) علاوه شود فعل
افتداری ماضی : تشکیل میشود .

فعل افتداری ماضی

تواستانم خواند

تواستانم خواند

تواستق خواند

تواستق خواند

تواست خواند

تواست خواند

تواستیم خواند

تواستیم خواند

تواستید خواند

تواستید خواند

تواستند خواند

تواستند خواند

مع مافیه ۱ در کابل بقرار آنی : رواج والنه

لست :

۱۴۰

خوانده توانست
خوانده توانست و بالغ

۲۲۲ - به اول مصدر تخفیف هرگاه صیغه
های فعل مضارع مصدر (توانستن) آورده شود
فعل اقتداری مضارع؛ تشکیل میشود.

فعل اقتداریٰ مضارع

نتوانم خواند	توانم خواند
نتوانی خواند	توانی خواند
نتواند خواند	تواند خواند
نتوانیم خواند	توانیم خواند
نتوانید خواند	توانید خواند
نتوانند خواند	توانند خواند

۲۲۳ - به ماضیٰ قریب نقلی هرگاه مضارع
فعل (بودن)؛ علاوه شود فعل انتهائی
صرف؛ تشکیل میشود.

۱۴۶

فعل انشائی مركب

نخوانده باشم	خوانده باشم
نخوانده باشی	خوانده باشی
نخوانده باشد	خوانده باشد
نخوانده باشیم	خوانده باشیم
نخوانده باشید	خوانده باشید
نخوانده باشند	خوانده باشند

۲۲۴ - به آخر مصدر تخفيفی هر کاه (۵)

علاوه شود اسم مفهول؛ تشکیل میشود.

اسم مفعول

خوانده	نخوانده
خواندگان	نخواندگان

۱۴۷

فعالیکه از امر حاضر ؛ مشتق آند

۲۲۵ - امر حاضر نیز ؛ از مصدر ؛ مشتق

است .

۲۲۶ - مصدر ؛ خواه (دالی) و خواه

(تائی) باشد برای تشکیل نمودن امر حاضر .

بعض قاعده ها مینمایند . آنها که بقاعده ها توافق

نمیکنند شاذ نامیده میشوند .

تبیه ؛ برای اینکه تشکیل امر حاضر ؛ آسان
گردد ادات مصدر و حرف ماقبلش منتها شمرده

میشود .

۲۲۷ - سابق دربحث فعل نیز ؛ گفته شده

بود که در مصدر دالی ؛ قبل از (دال) ؛ حروف

(یارنو) یعنی پنج حرف (ی، ا، ر، ن، و)

۱۴۸

و در مصدر تأیی : حروف (خسش) یعنی چهار
 حرف (خ ، س ، ش ، ف) میباشد . لهذا
 از مصدر دالی برای تشکیل امر حاضر و پنج
 قاعده و از مصدر تأیی : چهار قاعده بقرار آنی
 میباشد :

از مصدر دالی

قاعده - ۱ - متمم هر کاه (بدن) باشد
 حذف کردیده امر حاضر : تشکیل میشود .
 مثل :

مصدر	امر حاضر
تابیدن	تاب
رسیدن	رس
کوشیدن	کوش

۱۴۹

شادها :

امر حاضر

آفرین

چین

بین

کنین

آجین

شو

مصدر

آفریدن

چیدن

دیدن

کنیدن

آجیدن

شنیدن

قاعدہ - ۳ - : منتها اکو (ادن) پاند

حروف میشود ۔ مثلا :

امر حاضر

افت

ایست

فرست

مصدر

افتدن

ایستادن

فرستادن

۱۵۰

شاده‌ها :

امر حاضر	مصدر
ده	دادن
زای	زادن
ستدن و یا (ستادن)	ستان

— عده —

قاعدہ - ۳ - : منها هرگاه (ردن) باشد

حلف میشود . مثلا :

امر حاضر	مصدر
اور	آوردن
کستر	کسردن
میر	مردن
آزار	آزوردن
شمار	شمردن
افشار	فشردن

— عده —

۱۵۱

۷۰۱

قاعده - ۴ - منها هرگاه (ندن) باشد
حذف میشود . مثلا :

امر حاضر	مصدر
مان	ماندن
ستان	ستاندن
کن	کندن
شاذ ندارد .	

قاعده - ۵ - منها هرگاه (ودن) باشد
حذف کردیده بعوض آن (ای) آورده میشود .
مثلا :

امر حاضر	مصدر
فرمای	فرمودن
آسای	آسودن
آزمای	آزمودن
غای	غودن

۱۰۲

شادها:

امر حاضر	مصدر
بو، باش	بودن
شودن (شدن)	شو
شنودن	شنو
درو	درودن
غنو	غنو

تشکیل امر حاضر از مصدر تائی

قاعده - ۱ - منتها آگر (خن) باشد

حذف شده بوضع آن (ز) آورده میشود مثلا:

امر حاضر	مصدر
اندو	اندوختن
انداز	انداختن
آویز	آوینختن
کریز	کرینختن

١٥٣

شاذ‌ها :

مصدر	امر حاضر
شناختن	شناس
فروختن	فروش
کسب‌ختن	کسل
پختن	بز

قاعدہ - ۲ - منتها اگر (ستق) باشد حرف
گویدلہ بعض آن (ھ) آورده میشود •

مصدر	امر حاضر
خواستن	خواه
رسانن	ره
جستان	جه

۱۵۴

شادها :

ام ر حاضر	مصدر
دان	دانستن
روی	رسان
لشتن	نشستن
شکن	شکستن
نگر	نگریستن
جوی	جستن
شوی	شستن
کری	کویستن
بند	بستن
آرای	آراستن
پیوند	پیوستن
زی	زیستن
توان	توانستن
کسل	کشن
بای	بایستن

۱۰۰

کا عده - ۳ - متها اگر (شق) باشد

حذف کردیده (ر) آورده میشود . مثلا :

امر حاضر	مصدر
دار	داشتن
کذار کردن	کذشقن
کار	کاشتن

شاذ ها :

امر حاضر	مصدر
نویس	نوشقن
کرد	کشقن
کش	کشقن
کش	کشقن
هل	هشقن

١٥٦

برگرد	برکشن
ریش	ریشن
افراز	افراشتن

قاعده - ۴ - منتهای اگر (فتن) باشد

حذف شده بعوض آن (ب) آورده میشود .

مثال :

امثله	مصدر
باب	یافتن
شتاب	شتافتن
کوب	کوفنن
فریب	فریغتن

۱۵۷

شاد ها :

ام ر حاضر	م مصدر
کوی	کفتن
خواب	خفتن
دو	رفتن
کیر	کرفتن
پذیر	پذیرفتن
سبب ، سفت	سفتن
کاو	کادتن
نهمت ، نهفته دل	نهفتن
آلفته شو	الفتن
باف	بافتن
شکاف	شکافتن
آشوب	آشفتن

ام ر حاضر مصادر شاده (آمدن ، زدن ، شدن)
یعنی آن است :

۱۵۸

ام ر حاضر	مصدر
آی ، بیا	آمدن
زن	زدن
شو	شدن

استله : فعلها از چه ؛ مشتق آند ۹ - مصدر

تخفیفی چه کونه تشکیل میشود ؟ ماضی مطلق
شهودی ۱ چه کونه تشکیل میشود ۹ - حکایه شهودی ۹
ماضی قریب نقل ۹ ماضی بعد نقل ۹ فعل
استمرا دری ۹ - اکثریاً بعض ماضی نقل ؛ چه
استعمال میشود ؟ فعل استمرا دری ؛ دیگر چه کونه
تشکیل میشود ۹ - فعل مستقبل ؛ چه کونه تشکیل
میشود ؟ فعل اقتداری مطلق ۹ - فعل اقتداری ماضی ؟
فعل اقتداری مضارع ؟ فعل انسانی مرکب ۹
اسم مفعول ؟ امر حاضر ؛ از چه مشتق میباشد ؟
امر حاضر چه کونه تشکیل میشود ۹ تشکیل امر
حاضر از مصدر دالی ؛ به چند قاعده میباشد ۰
و از مصدر تائی ؛ بچند قاعده ۹

۱۰۹

غرين - ۱۷

از مصدر های آنی؛ فعلهاییکه از مصدر مشتق میباشند تشكیل کرده شود!

باخن	آفریدن	آرامیدن
باریدن	آمدن	آراسق
باقن	افروختن	آزردن
بایسن	افزودن	آسودن
پاشیدن	افکنیدن	آغشتن

فعلهاییکه از امر حاضر؛ مشتق اند

۳۲۸ - ب) اول صبغه مشتب امر حاضر

بسیط، داغابک (ب) آورده میشود. مثلاً:

شنو = بشنو، خوان = بخوان

۱۷۰

حرف نخستین امر حاضر : هرگاه (ا) باشد

چه (با) قلب میشود . مثلا :

آی = بیای ; و مخفف شن (بیا) .

به اول امر حاضر های سه کم ، حاجت الحاق

خودن (ب) ندارد . مثلا :

کوش کن ، خاموش باش و هم‌ها

تذییه : - مثبت امر حاضر را (امر حاضر) :

و منقی آن را (نی حاضر) مینامند .

امر حاضر	نهی حاضر
مخوان	بخوانید
خوان	مخوان
خوانید	مخوانید

۲۳۹ - به آخر امر حاضر هرگاه یک (د)

که ماقبلش مفتوح باشد آورده شود . صیغه مفرد

حکایت فعل مضارع تشکیل میشود . پس هماز فعلیه :

حالاوه نموده دیگر صیغه هایش تشکیل میشود .

۱۶۱

فعل مضارع

منفی :		ثبت :
نخوانم	مفرد	خوانم
نخوانی		خوانی
نخواند		خواند
نخوانم	جمع	خوانم
نخوانید		خوانید
نخوانند		خوانند

۲۳۰ - به اول فعل مضارع هر کاه (م)

آورده شود (حال مضارع) تشکیل میشود :

حال مضارع و یا زماز حال

منفی :		ثبت :
نمی خوانم		می خوانم
نمی خوانی		می خوانی
نمی خواند		می خواند
نمی خوانم		می خوانم
نمی خوانید		می خوانید
نمی خوانند		می خوانند

۱۶۲

۳۳۱ - بِ اول فعل مضارع ؛ هرگاه (ب)

حلاوه شود فعل انسانی مفرد (الزامی) تشكیل
میشود .

نیمه : - در منفی فعل انسانی مفرد ؛
حرف (ب) نمی آید . و تفریقش از صيغه منفی
مضارع ؛ بواسطه معنا میشود :

فعل انسانی مفرد (فعل الزامی)

منفی :	مثبت :
خوانم	خوانم
خوانی	خوانی
خواند	خواند
خوانم	خوانیم
خوانید	خوانید
خوانند	خوانند

۱۶۳

لئه و مکونی اطل کردیدن

۲۳۲ - صیغه امر غائب؛ عبارت از صیغه
خای مفرد و جمع فعل انسانی میباشد.
ثبت امر غائب را (امر غائب) و منفی آن
دا (نهی غائب) مینامند.

امر غائب	نهی غائب
بخواند	بخوانند
نخواهد	نخواند

فائدہ : - بعضاً به اول ضمیر مفرد غائب؛
(الف) آورده نیز صیغه امر غائب، تشکیل
میشود. مثلاً :

کند = کناد، دهد = دهاد ... ;
بعضاً (الف) به آخر کلمه می‌آید. مثلاً:
شود = شودا، کوبد = کویدا.
هیین دو قاعدة فوق، از فعل نمیباشد و نیز
از جمع هم نمیشود.

۲۳۳ - به اول فعل انسانی مفرد؛ حرکات
مفرد غائب صیغه مضارع از مصدر (بایستن)؛
علاوه شود فعل وجوبی؛ تشکیل میشود.

۱۶۴

در حال نقی؛ (ب) حذف میشود:

فعل و جویی

منفی:	ثبت:
باید نخوانم	باید نخوانم
باید نخوانی	باید نخوانی
باید نخواند	باید نخواند
باید نخواشم	باید نخواشم
باید نخواشد	باید نخواشد

۲۳۴ - ب آخر امر حاضر؛ هر که (نده)

علاوه شود اسم فاعل؛ تشکیل میشود:

اسم فاعل

منفی	ثبت
خواننده	خوانندگان
نخواننده	نخوانندگان

۱۶۵

۲۳۵ - به اول فعل ها هر کاه ادات شرط
 یعنی ادات (اکر) و یا خف این : که لفظهای
 (کر ، ار ، ور) است آورده شود صيغه شرطیه
 تشکیل مینمود .

صيغه شرطیه

منفی :	مبین :
اکر نخواندم	ماضی شرطی : اکر خواندم
اکر نخوانم	مضارع شرطی : اکر خوانم
اکر نخواستم	حال شرطی : اکر می خوانم
اشتقبال شرطی : اکر خواستم خواند	اشتقبال شرطی : اکر خواستم خواند

فعل لازم را متعددی ساختن

۲۳۶ - به آخر اس حاضر فعل لازم :

۱۶۶

هرگاه (اند) آورده شود يك درجه ؛ واگر
 (انيدن) آورده شود دو درجه ؛ متعددی ساخته
 میشود . مثلا :

مصدر امر حاضر يك درجه متعددی دورجه متعددی
خندیدن خند خندانیدن خندانیدن
گریسق گری گریاندن گریانیدن .

فعل معلوم و مجهول ساختن

۳۳۷ - هرگاه اسم فرعون يك فعل معلوم
 بسر بوده فعل اعانه (شدن) ؛ تصریف شود
 فعل معلوم مذکور (مجہول) میگردد . مثلا :
 خواندن - خوانده شدن ، نوشتن - نوشته
 شدن . . . و همکذا

א' ז

۱۶۸

غمرين - ۱۸

[امر حاضر مصدرهای آنی و نیز فعلها بـ
از امر حاضر؛ مشتق میشوند تشکیل کنید ۱]

تافقن	انجامیدن
تراشیدن	اندوختن
جسقن [به کسر جيم]	اندیشیدن
جستن [به ضم جيم]	جازفتن
جنبیدن	بردن
خوابیدن	بریدن
دادن	پنداشتن
دوختن	پیوسقن
رستن	درزیدن

استله؛ تشکیل امر حاضر؛ خواه از مصدر
دالی و خواه از مصدر تائی به چند قاعده وجه
کوته میشود؛ و شاذ هر قاعده را بیان کنید ۱
ما بعدش در صحیفه ۱۶۹

۱۶۹

ما بعد سؤالهای صحیفه کذشته :

ذر اول امر حاضر بسیط ؛ دائماً کدام حرف
میباشد ؟ آیا در اول امر حاضر مرکب نیز ؟
حرف (ب) الحاق میشود یا نه ؟ نهی حاضر ؟
چیست ؟ فعل مضارع ، زمان حال ؛ چه کونه
تشکیل میشوند ؟ فعل انشائی مفرد (فعل التزام)
چه کونه تشکیل میشود ؟ و در منفی آن آیا
حرف (ب) می آید ؟ آیا در مثبتش همیشه (ب)
می آید ؟ منفی فعل التزام ؛ از صیغه منفی فعل
مضارع ؛ بواسطه چه ؛ تقریق میشود ؟ امر
غائب ؛ چه کونه تشکیل میشود ؟ نهی غائب ؛
چیست ؟ صیغه امر غائب ؛ بهضا چه کونه تشکیل
میشود ؟ فعل وجوبی ؛ چه کونه تشکیل میشود ؟
و در حال نفی ؛ آیا حرف (ب) حذف میشود
یا نه ؟ اسم فاعل ؛ چه کونه تشکیل میشود ؟
صیغه شرطیه ؛ چه کونه تشکیل میشود ؟ فعل
لازم ؛ چه کونه متعددی ساخته میشود ؟ فعل
معلوم ؛ چه کونه مجھول ساخته میشود ؟

۱۷۰

۳ - فروع افعال

۲۳۸ - فرع فعل : اسم و صفتیست که

ماده آن ; فعل بوده بقرار قاعده ; اسم و صفت
گردیده باشد .

۲۳۹ - فروع افعال ; اینها اند :

اسم مصدر ، حصل مصدر ، صفت مشبه ،
صیغه حالیه ، صیغه مبالغه ، اسم آلت .

۱ - اسم مصدر

۲۴۰ - مصدر تخفیفی بسیط ؛ و اکثر یا

مرکب ؛ بحکم اسم مصدر بیباشد . مثلاً :

خرید	= اشتراء
دید	= زیارت
بازدید	= اطاعت زیارت

۱۷۱

۲ - حاصل مصدر

۲۴۱ - حاصل مصدر به ۳ نوع :

تشکیل میشود :

نوع اول : به واسطه الحاق نمودن (ار)

به آخر مصدر تخفیفی . مثلا :

رفت	- رفتار	کرد	- کردار
کفت	- کفتار	دید	- دیدار

نوع ثانی : به واسطه علاوه نمودن (ه)

به آخر امر حاضر . مثلا :

خند	- خنده	موی	- موه = انجد
گری	- گریه	پوی	- پویه

نوع نات : به واسطه الحاق نمودن (ش)

به آخر امر حاضر . مثلا :

دان	- دانش	رو	- روش
کوش	- کوشش	بین	- بینش



١٧٢

٣ - صفت مشبه

٤٢ - صفت مشبه : به ۲ نوع تشکیل
مشود :

نوع اول : بواسطه الحاق نمودن (ار)

به آخر مصدر تخفیفی . مثلا :

نمود - نمودار = ظامر ، جمل

بدید - ببدیدار = آشکار

نوع ثانی : بواسطه الحاق نمودن (الف)

به آخر امر حاضر . مثلا :

بین - بینا | کوی - کویا

شنو - شنوایا | دان - دانا

۱۷۳

ع — صيغه حاليه — حال زركبي

۲۴۳ — صيغه حاليه : بواسطه الحاق نمودن

(ان) به آخر امر حاضر : تشکيل میشود .

مثال :

خند — خندان | افت — افان
گري — گريان | خيز — خيزان

بعض صفت مشبهه میشود . مثلا :

نمای — نمایان = آشکار

شای — شایان = لایق

ه — صيغه مبالغه

۲۴۴ — به آخر مصدر تخفيف وبا به آخر

امر حاضر : هر کاه (کار) علاوه شود صيغه

۱۷۴

مبالغه تشکیل میشود . مثلاً :

از مصدر نخیبی :	از امر حاضر :
آفرید - آفرید کار = خلاق	آموز - آموز کار = معلم
پرورد - پرورد کار = رزاق	آمرز - آمرز کار = غفور

۶ - اسم آلت [۱]

۲۴۵ - ب آخر امر حاضر هر کار (۵)

علاوه شود اسم آلت ، تشکیل میشود . مثلاً :

آویز - آویزه .	استرا - استره = باک
تاب - تابه .	آین - آینه

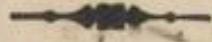
[۱] بعض اصطلاحات علمه و فه

مع الاستف : غلط دواع باشه . تصحیح آن :

واجبة ذمت ارباب کمال است !

۱۲۵

استله : فرع فعل ، جیست ؟ فروع افعال ؟
کدامند ؟ مصدر تخفیقی ، حکم چه را دارد ؟
حاصل مصدر ، چه کونه تشکیل میشود ؟ صفت
میبینیم ، چه کونه تشکیل میشود ؟ صفت حاله ؛
چه طور تشکیل میشود ؟ صفت مبالغه ؛ چه کونه
تشکیل میشود ؟ اسم آلت ، چه کونه تشکیل
میشود ؟



ام راهنمای مصدر تخفیقی

۱۷۶

نحو

ویا

- تأليف کلام -

۲۴۶ - تركب ، ۲ قسم است :
(تركب ناقص ویا تركب غير مفید) ،
» تركب فام ویا تركب مفید) .

تركب ناقص ویا تركب غير مفید

۲۴۷ - تركب ناقص : تركبیست که
هران ، اسناد غایباشد و برای مخاطب ، خبر فام ،
آفاده و بیان نمیکند . مثلا :

تركب اضافی ها ، تركب توصیفی ها ، وصف
تركبی ها ، تركب منزجی ها ، تركب اعدادی ها
یک یک (تركب ناقص و تركب غير مفید) است .

۱۷۷

ترکیب تمام و یا ترکیب مفید

۲۴۸ - ترکیب تمام و ترکیبها پیش است که در آنها
السناد بوده برای مخاطب؛ یک خبر تمام؛ افاده
و بیان می‌کنند.
ترکیب تمام را (جهه) و یا (کلام) نیز
می‌کویند.

۲۴۹ - جمه، ۲ قسم است: جمه
 فعلیه، جمه اسماه.

جمله فعلیه

۲۵۰ - جمله فعلیه، جمله پیش است که از فعل
و فاعل و یا نائب فاعل؛ صرکب می‌باشد. مثلاً:
احمد خواند.

«خواند» فعل یعنی کار، «احمد» فاعل یعنی
کار کننده.

۱۷۸

جهه بضا از فعل مجہول و نائب فاعل ه
 مرکب میباشد . مثلا :
 مكتوب فرستاده شد .
 «فرستاده شد» فعل مجہول یعنی فاعلش
 نامعلوم ، «مكتوب» نائب فاعل یعنی قائم مقام
 فاعل است .

جمله اسمیه

۲۵۱ - جمله اسمیه : جمله نیست که از
 مبتدا و خبر ; و رابطه یعنی ادات خبر ه
 مرکب باشد .

مبتدا

۲۵۲ - مبتدا : کلمه نیست که کلام ه
 بواسطه آن ; ابتداء یعنی آغاز میکند .
 مبتدارا (مسند الیه) نیز مینامند .

۹۷۹

مبتدا ؛ یا اسم و یا کلمه که بحکم اسم است
میباشد . مثلا :

برف ؛ سفید است .
اسم (برف) ؛ مبتدا است .

خبر

۲۵۳ - خبر : کلمه بُیست که حال و صفت
مبتدارا بیان میکند . (خبر) را (مسند) نیز
مینامند .

خبر ؛ علی الاکثر ؛ صفت و یا کلمه که بحکم
صفت است میباشد . مثلا :

برف ؛ سفید است .
«برف» مبتدا ، «سفید» خبر و «است»
ادات خبرست .

ادات خبر

۲۵۴ - ادات خبر : رابطه بُیست که خبر را
به مبتدا ؛ اسناد میکند .

۱۸۰

۲۵۵ - مبتدا هر کاه یک از ضمائر شخصی
 باشد رابطه که به خبر؛ لاحق خواهد شد دانما
 مقابل به ضمیر شخصی؛ ضمیر نسبی میباشد.
 مثلا:

من دانم.

درین مثال؛ ضمیر شخصی "من" مبتداست.
 و بسیک متکلم آمده لهذا به صفت (دانما) که
 خبراست ضمیر نسبی متکلم؛ لاحق شد.

۲۵۶ - مبتدا هر کاه غیر ضمائر شخصی
 باشد ادات خبر یعنی رابطه؛ دانما (است)
 میباشد. مثلا:

آتش؛ سوزان است... و هكذا
 آتش «مبتدا»، سوزان «خبر»، است
 «ادات خبر».

۲۵۷ - در صورت منفی جمله اسمیه ها
 بیشتر از ادات خبر؛ ادات نفی یعنی (ن) می آید.

۱۸۱

(ن) هر وقیکه به ضمایر نسبیه : لاحق شود
در مفرد متکلم ، مفرد غائب و جمع غائب + (ها) به
(ه) و (الف) ضمیرها حذف کردیده به عوض
آنها بک (ی) مفتوح ; و در مفرد غائب + بکه
(ی) مکسور آورده میشود . مثلا :

من دانا نه ام	- نیم
تو دانا نه ئی	- نه فی
او دانا نه است	- نیست

مادا نه ام
شما دانا نه اد
ایشان دانه اند - نیند

۲۵۸ - خبر : هر کاه ضمیر شخصی باشد
ادات ربط ; باز ضمیر نسبی میباشد . مثلا :
مهمان منم ، معلم توئی . . . وهكذا

هست - نیست

۲۵۹ - کله های (هست) و (نیست)
نیز ! خبر میشوند ، مثلا :

۱۸۲

— درین کار فائده هست و

— درین بازی؛ فائده نیست.

۲۶۰ — ترکیب‌ها؛ هم مبتدا، هم خبر

میشوند.

— احمد؛ برادر منست.

«احمد» مبتدا، ترکیب اضافی، «برادر من»

خبر، «ست» ادات خبر و

— درس شها سهل است.

ترکیب اضافی، «درس شها» مبتدا، «سهول»

خبر، «ست» ادات خبر.

— باغ ما؛ جای خوش است.

ترکیب اضافی، «باغ ما» مبتدا، ترکیب

توصیفی، «جای خوش» خبر، «ست» ادان

خبر.

۱۸۳

متهمات جمله

۲۶۱ - در جمله اسمیه‌ها چیزیکه اصلست

یعنی عنصر اصلی (مبتدا، خبر)؛ و در جمله فعلیه
ها (فعل، فاعل و یا نائب فاعل) است.

ماعدهای آنها را «متهمات جمله» مینامند.

۲۶۲ - اساساً متهمات جمله، عبارت از

متصلقات فعل، حال ترکیبی، تمیز است.

۲۶۳ - متصلقات فعل؛ عبارت از مفعولها

است.

۲۶۴ - حال ترکیبی: جمله را بصیغه حال

ترکیبی؛ تشکیل نمودن است. مثلا:

احمد؛ گریان آمد، شادان رفت.

۲۶۵ - تمیز: به اول اسم و صفتها یک (ب)

مفتوح آورده و تمیز؛ بیان کرده جمله؛ تشکیل

کودن است. مثلا:

۱۸۴

احد؛ بهشیاری و بکمال؛ بتو فائق است.

۲۶۶ - در جمله اسمیه ها؛ اولا «مبتداء»

بعده «خبر» و بعده «ادات خبر» می آید.

۲۶۷ - در جمله فعلیه ها؛ اولا «فاعل و با

کاتب فاعل» بعده فعل هر کام متعددی باشد «مفعول

صریح» بعده «مفعول غیر صریح» و در آخر همه؛

«فعل» می آید.

اسنه؛ ترکیب؛ چند قسم است؛ ترکیب

تاقص را دیگر چه مینامند؛ ترکیب ناقص؛ چه کونه

ترکیب است؛ ترکیب تمام؛ چه کونه ترکیب است؛

ترکیب تمام را دیگر چه مینامند؛ جمله وبا کلام؛

جیست؛ جمله؛ چند قسم است؛ جمله فعلیه

از چه؛ مرکب میباشد؛ جمله اسمیه از چه؛

مرکب میباشد؛ مبتداء؛ کدام کلمه را میکویند؛

ما بعدش به صحیفه

۱۸۵

۱۸۵

ما بعد سوالهای صحیفه کذشته :

مبتدا ؛ نام دیگرش چیست ؟ کدام کله ؛ مبتدا
 میشود ؟ خبر ؟ کدام کله را میگویند ؟ کدام
 کله ؟ خبر میشود ؟ چه را ادات خبر میگویند ؟
 ادات رابطه ها داشتا به چه ؟ لاحق میشود ؟
 مبتدا هر کاه ضمیر شخصی باشد رابطه که به
 خبر ؟ لاحق میشود آیا داشتا کدام ضمیر میباشد ؟
 مبتدا هر کاه از ضمایر شخصیه باشد ادات رابطه ؛
 چه میباشد ؟ در صورت منفی جمله اسجه ها
 ادات نفی ؛ آیا پیشتر از چه می آید ؟
 ادات نفی (ن) هر کاه به ضمایر نسبیه لاحق
 شود چه تبدلات میشود ؟ خبر هر کاه ضمیر
 شخصی باشد ادات رابطه چه میشود ؟ کلات
 (عنت - نیست) نیز ؟ آیا خبر میشوند ؟ ترکیب

ما بعدش به صحیفه ۱۸۶

۱۸۶

۶ - ادوات

ادوات چیست ؟

۳۶۸ - کلمه ریزه و یا حرف است که خود بخود

معنا ندارد و به اسماء و افعال ، لاحق میشود .

ادوات در فارسی : ۲ نوع است : ادوان

بسیطه ، ادوات مرکب .

۳۶۹ - ادوات بسیطه : اداتها نیست که

عبارت از تها یک حرف باشند .

ما بعد - ؤالهای صحیفه کذشة :

تا قص ها آیا مبتدا و خبر میشوند ؟ در جمله اسمیه ها

و در جمله فعلیه ها اصل ؛ چیست ؟ متممات جمله

چیست ؟ اساساً متممات جمله ؛ عبارت از چیست ؟

متغیرات فعل ؛ چیست ؟ حال ترکیب ؛ چیست ؟

تمیز ؛ چیست ؟ ترتیب اجزای جمله اسمیه یعنی

در جمله اسمیه ؛ اول ؛ چه و بعده چه می آید ؟

ترتیب جمله های فعلیه چه کو نه است ؟

۹۸۷

ادوات بسيطه

(الف)

۲۷۰ - حرف (الف) ؛ يا در اول کلمه

و يا در وسط کلمه و يا در آخر کلمه میباشد .

- الفیکه در اول کلمه باشد -

۲۷۱ - البیکه در اول کلمه باشد به ۳ نوع

میباشد :

الف اصلی ، الف وصلی ، الف زائد .

۲۷۲ - الف اصلی چنین الف است که

از نفس کلمه بوده حذف شن جائز نباشد . مثلاً :

اندام ، انجمام ... وهكذا . کا اکر البیکه

در اول این کلمه هما حذف شود در کلمه دایع

هذکور ؛ معنا نمیاند .

۲۷۳ - الف وصلی : چنین الف است که

در حین حذف شیوه معرفای کلمه خراب نمیشود .

مثال :

ما انت لے شتر اشکم شکم ، افتادن -

افتادن ، افسوس فسوس . و هدایا

۲۷۴ - الف زائد : چنین الف است

چهسا در شعر ؛ برای ضرورت وزن و زیست

کلام آورده نمیشود . که در هنگام حذف آن ا

بیج یک خالی در معنای کلام ؛ حاصل نمیشود .

مثال :

بیت :

لایا باره و طوق بخود شاد ابر مینه سام را با قباد

درین بیت ؛ هر گاه الف های « آبا » و

« ابر » حذف نموده « با » و « بر » کفته

شود به معنا خلل نمی رسد .

۱۸۹

الفیکه در وسط کلمه باشد

۲۷۵ - الفیکه در وسط کلمه باشد ه نوع

است :

الف دعا ، الف احاطه ، الف مقابله ، الف
عطق ، الف زائد .

۱) : الف دعا : به فعل مضارع + داخل
گردیده خواه معنای دهای خیر و خواه معنای
دهای شر + افاده و بیان میکند . مثلا :
دهد - دهاد ، کنند - کناد و هکذا .

بیت :

خدایا دشمنش + جایی بغيراد

که همیختن دوست بر بالین سپاشد

۲) : الف احاطه : مابین دو کلمه بوده آن
دو کلمه را یک میسازد . مثلا :
سراسر ، سراپا و هکذا

۱۹۰

مصارع :

در « سرا پای » وجودت هنری هست که نیست ۰

۳) : الف مقابله ؛ مابین دو کله که از بیک

جنس آند در آمده مساوات ؛ بیان میکنند ۰ این را

(الف مساوات) نیز میگویند ۰ مثلاً :

خندا خند ، دوشادون ، رنگارنگ ،

کونا گون ۰

بیت :

این بر از لاله های « رنگارنگ »

وین بر از میوه های « کونا گون » ۰

۴) : الف عطف ؛ جنین الف است که از

واو عطف : بدل شده و مابین دو کله در آمده

هر دوی آنها را به یک حکم ؛ ارجاع میکنند ۰

مثلاً :

کم و پیش — کایش ، رست و خیز —

۱۹۱

وستاخیز ، نک و بوی — تکابوی ۰۰۰ و مکنی

صراع :

تحصیل کام دل «ستکابوی» خوشتر است

۵) : الف زائد ؛ چنین الف است که دخل
در معنا ندارد صرف برای ضرورت وزن و تحسین
کلام آورده میشود . مثلاً :

سبکسر — سبکساز ، لکونسرو — نکونساو

— — — — —

الفیکه در آخر کلمه باشد

۲۷۶ — الفیکه در آخر کله ؛ لاحق شود ۹

نوع است :

الف ندا ، الف تمسر ، الف تعجب ،
الف فاعلیت ، الف وصفیت ، الف نسبت .

۱۹۲

الف دما ، الف اشیاع ، الف جواب ۰
 ۱) : الف ندا ؛ الف است که به کله ؛ معنای

ندا مبدهد ۰ مثلاً :

دل - دلا ، شهریار - شهریارا ،

«پارشا ها» جرم مارا درگذار ۰

۲) : الف تحسیر ؛ الف است که معنای ندا

و تأثر ؛ افاده میکند ۰ مثلاً :

درد - دردا = آه درد ، حسرت -

حسرتا = آه حسرت ۰

بیت

دردا و حسرتا که عنانم زدست رفت

دستم نمیرسد که بکیرم عنان دوست ۰

۳) : الف تعجب ؛ درکله که لاحق شود

معنای تعجب مبدهد ۰ مثلاً :

خوش - خوشا ۰

۱۹۳

متراد :

۱) خوشای در ویشا کورا بود کنچ تن ۲۰۰۰

۲) الف فاعلیت، عبارت از علامت
صفت مشبه است. به آخر امر حاضر، لاحق
میشود. مثلاً:

دان - دانا = علیم، بین - بینا = بصیر.

۳) الف وصفیت: چنین الف است که
معنای توصیف میدهد. مثلاً:

شکیب - شکیبا = صابر، فریب -

فریبا = فریب دهنده، بوی - بویا = مطر.
گل بویا، سنبل بویا، و هدنا

۴) الف نسبت: چنین الف است که

از یای نسبت: بدل شده باشد. مثلاً:

مسیح - مسیحی - مسیحیا = منسوب به مسیح
بیت:

مزده ای دل که مسیحیا نفسی می آید
که ز اتفاق خوشش بوی کسی می آید

۱۹۴

مکار

۷) الف دعا؛ الف است که به فعل مضارع :

لا حق شده معنای دعا میدهد و مثلاً :

باد — بادا ، ییند — ییندا ،

مضراع :

روز شادی دشمنش کم ییندا

۸) الف اشباع؛ الف است که صرف

برای زینت کلام و یا برای تکمیل وزن آورده

میشود و مثلاً :

بس — بسا ، آشکار — آشکارا

مضراع :

بس زور مندا که افتاد سخت

۹) الف جواب؛ به کله که لا حق شود

و معنای جواب میدهد و مثلاً :

آنفت — آنفتا ،

مو مکالمه

۱۹۵

حوارو

بیت :

بگفتش وصل به یا هجر از دوست

بگفنا آنچه میل خاطر اوست .

۱۰) ؛ الف . مصدری ؛ از بای مصدری ؛

منقلب بوده به کله ک لاحق شود معنای مصدر

مبدل . مثلاً :

دراز - درازی - درازا

فرانخ - فرانخی - فرانخا

— — — — —

- (ب) -

۲۷۷ - حرف (ب) به اول کله ها داخل

شده ده معنا افاده میکند :

الصالق ، مصاحبیت ، قسم ، استعانت ،

ظرفیت ، استعلا ، تمهیل ، تأکید ، زائد .

۱۹۶

و ادات مفعول الیه میشود ۰

۲۷۸ - در حرکه (باء) که به کلات :

لاحق میشود اختلاف هست ۰ بعضی میگویند که
 بهم، حال : محسور باشد و به فتحه خواندن : غلط
 است ۰ و بعضی میگویند که هر کاه به فعلها و
 مصدرها لاحق شود محسور ۰ و اگر به سائر
 کلمه ها لاحق شود بفتح میباشد ۰
 ۱) : باء الصاق : معنای اتصال میدارد ۰

مثالاً :

دوش بدوش ۰

مصراع :

بتو دلسته چنانم که غریبی « بدیار »
 « ب » ی « بدیار » برای الصاق است ۰
 ۲) : باء مصاحبت : معنای واسطه و ذریعه ۰
 افاده میکند ۰ مثلاً :
 بقلم : نوشت = بواسطه قلم : نوشت ۰

۱۹۷

بیت :

در حقی که اکنون کرفتست پای
«بنیروی» شخصی برآید ز جای

حرف (ب) که در «بنیروی» است برای
حصاجت میباشد .

۳) : باه قسم ، معنای قسم مبدهد .
مثال :

بجان تو .

نصراع :

«بغدا» و «رسولش» نکمی کن مارا .

حرف (ب) که در الفاظ «بغدا» و
«رسولش» است برای قسم میباشد .

۴) : باه استعانت ؛ به معنای مدد خواه .

آید . مثال :

پنام خدا .

۱۹۸

مصارع :

بنام خداوند جان آفرین .

حرف (ب) که در مسامی است برای

استعانت میباشد .

۵) : باه ظرفیت ; معنای ظرفیت میدهد یعنی
در هر بی معنای (ف) می آید . مثلاً :
بدور بار = در وقت بهار .

مصارع :

« بدربی » در منابع بی شهر است .

۶) : باه استغلاً ; در هر بی معنای « علی »
می آید . مثلاً :
پسر بدرخت رفت .

مصارع :

بیام رفت مؤذن نداده بانک خروس

۷) : باه تعلیل ; معنای « برای » میدهد .

۱۹۹

مثالا:

ا) اگر خشم بکرد «بکردار» زشت
با «بکردار» برای تعییل است.

۸) باه تأکید، چنین (ب) است که
مشتقات؛ داخل میشود. مثلا:

بکرد = کرد؛ بکند، بکن.

۹) باه زائد؛ چنین (ب) است که برای
تریین لفظ می‌آید. مثلا:
بعداز وفات او بصد سال.

۱۰) باه مفعول الیه؛ به کله که لاحق شود
مفعول الیه می‌سازد. مثلا:
بخانه دقم و در را بستم.

مهم

حروف هم

۲۸۹ - دت، ب آخر کله دا می‌آید.

خیبر مفرد مخاطب بوده دائماً ساکن میباشد .
این را «ادات خطاب» نیز مینامند . مثلاً :
دست — دستت .

حرف ماقبل «ت» اکرجه مفتوح میباشد .
اما بعضاً درشعر : ساکن میباشد .
مصراع :

(مانیز زبندکانت هستیم)
«ن» ماقبل «ت» که در «بندکانت» است
ساکن است .

حرف «ت» هر کاه مابعد (چه) ، (۵) بیا بد ماقبلش مکسور میگردد . مثلاً :
کت ، چت .

وهر کاه بعد از (الف) و یا (واو) باید به ما
قبلش (ی) آورده میشود مثلاً:
جا - جایت ، رو - رویت .
رای ضرورت وزن ؛ بعضاً قبل از مدخلش

۲۰۹

می آید . مثلا :

« کرم کن چنان کت بر آیت زدست » که در
اصل : « چنان که بر آید زدست »

— ز —

۲۸۰ - حرف (ز) ; مخفف است از ادات
بيان و مفهول عنده و مفعول منه یعنی از ادات
(از) مخفف است .

و قدریکه به کلمه ها نیکه در اول آنها (ا، و)
نشاید لاحق شود مكسور خوانده میشود . مثلا :

زخانه بدر آمد .

۲۰۲

س

۲۸۱ - حرف (س) ب اول کله ها

زیاده میشود . مثلا :

بس - سبس = بده ، باش - سپاس =
شکر .

ش

۲۸۲ - حرف (ش) ضمیر مفرد غائب

بوده با خر کله ها هی آبد . مثلا :

بای - بایش

ادات حاصل . مصدر نیز ، میشود . مثلا :

روش ، نالش

- وقتیکه ضمیر غائب میشود (ش) ، ساکن ،

ما قبلش مفتوح میباشد .

۲۰۳

- و وقتیک ادات حاصل مصدر شود (ش) هست
ساکن، ما قبلش مكسور میباشد.

— ک —

۲۸۳ - حرف (ک) ادات تصفیر بوده
معنای خردی میدهد.

۶ (ماده) - ۲۳ صراحت کنید ۱)

— م —

۲۸۴ - حرف (م) هرگاه به اول کله و
لاحق شود ادات ~~نه~~ میشود و دانها مفتوح
میباشد. مثلا:

خوان - خوان

۲۰۴

و هر کاه به آخر کله : لاحق شود ضمیر
متکلم میشود و ساکن بوده ما قبلش مفتوح
میباشد . مثلا :

کتاب - کتابم . . . و هكذا

هر کاه بعد از هاء رسمیه باشد ما قبلش يك
هزه آورده میشود . مثلا :
خانه - خانه ام . . . و هكذا

ن

۲۸۵ - حرف (ن) هر کاه به اول کله :

داخل شود ادات نفی میباشد . مثلا :

کفم - نکفم . . . و هكذا

۴۰۰

و و

۲۸۶ - (واو) در فارسی : ۷ قسم است :

(۱) : واو معدول : بعد از حرف (خ)

خوشه میشود مگر خوانده نمیشود . مثلا :

خواستن ، خود ، خویش ، خویشن ،
خواب ، خواجه .

(۲) : واو مجھول : ضم بیان میکند .

حرفی که ماقبلش می‌آید مضموم خوانده میشود و
خود (واو) خواند نمیشود .

(۳) : واو تصغیر : به آخر اسم و صفتها آمده

معنای خردی میدهد . مثلا :

پسر - پسرو ، نیک - نیکو .

(۴) : واو ملازمت : التزام یک شی را به

ذیکر شی یعنی جدا نشدن آن را ازان : بیان
میکند .

۳۰۶

بیت :

گو رسم از دست این نیز زن من و کنج ویرانه پرده زن

۵) : واو زاند . مثلا :

حق ؛ بامنیت وبا باو ؛

واوهای (ولی ، و لیکن ، و هم) نیز .

زاند اند .

۶) : واو اشیاع : به آخر علمه‌ها لاحق

میشود . مثلا :

کالو ، جیلو ، خواجو . . . و هکنیا

۷) : واو عطف : یادوگار ؛ وبا دو جمله را

نم عطف میکنند . مثلا :

بدز و مادرت رفتند ،

پدرم آمد و برادرم رفت .

واوهایک در این‌تای جمهوری می‌آیند مفتوح

میباشد . مثلا :

وچون بدی سر ایکو .

۲۰۷

ماقبل واو هاطفه و هرگاه حرف صحیح باشد
حرف مذکور و مضموم خوانده میشود و خود
واو و علامت ضممه میباشد و مثلاً:
مسجد و جاه و مهرانسرای
هرگاه ما قبل واو هاطفه (ا، و،)
باشد واو و مضموم خوانده میشود و مثلاً:
خانه و کاشانه ، ها و هابون ، خواجه
و بنده . . . و هكذا
هرگاه ما قبل واو هاطفه (ي) باشد بعض
شده دار و بعضای شده و خود واو و
مضموم خوانده میشود و مثلاً:
زهري و زهراق

۲۰۸

۵

۲۸۷ - حرف (ه) در فارسی ۲ قسم

است : هاء اصلی ، هاء وصلی ۰

۲۸۸ - هاء اصلی ؛ چنین (ه) است

که حذفش جائز نیست ۰

شاه ، پادشاه ، کوه ، آنده ، کنایه ،

سیاه ۰ ۰ و هكذا

هاه اصلی ؛ در جمع ، در اضافت ، در تصریف

یحال خود میباشد ۰ مثلا :

شاهان ، شاه ما ، شاهک ۰ ۰ و هكذا

هاه اصلی را (هاه ملفوظ) نیز میکویند ۰

۲۸۹ - هاء وصلی ؛ ۳ نوع است :

(۱) : علامت فتحه میباشد ۰ مثلا :

گفته ، بنده ۰

۲۰۹

۲) : علامت سکره میباشد . مثلاً :
ک، چه .

۳) : هاه نقلیه میباشد . مثلاً :
زمان — زمانه [به ماده] — ۷۵ صراجت
کنید ! .

﴿ی﴾

- ۲۹۰ - حرف (ی) : ۲ نوع است :
یای معروفه ، یای عجیمه .
- ۲۹۱ - یای معروفه ۹ قسم است :
۱) : یای خطاب : توشاکردی ، توکتفق .
۲) : یای نسبت : عهان — عهانی ،
افغان — افغانی .

۲۱۰

۳) : یای مصدری : به کله که داخل شود
معنای مصدریت میدهد . مثلا :

صردم - صدمی ، نیک - نیکی ،
تردیک - تردیکی .

۴) : یای لیاقت : برای اینکه معنای لیاقت
میدهد به آخر مصدرها لاحق میشود .

صراع :

«نوشقی» نبود حال من بیا و بین .

۵) : یای تعظیم و تمحیر : بزرگی و شرف
مدخلش را ویا حقارت آن را افاده میکند .
مثالا :

صراع :

توشا هبازی و من پرسوخته مکنی

۶) : یای تعجب : معنای عجیب میدهد . مثلا :
او رس : بدی بود و مرد بدی .

۲۱۱

۷) : یای اثبات صفت : مثلا :

توصیه و بزمی هست .

۸) : یای اشیاع : علی الاکثر به خاصیا

علاوه میشود . مثلا :

آهی ، هجری ، نجاتی .

۹) : یای القابی : علی الاکثر به مقدمة

مکتوبها مستعمل میشود . مثلا :

فرزندی = پسرم ، نور چشمی = نور چشم .

۲۹۲ - یای مجهوله ، بسیار است مشهور

ترین آنها است :

۱) : یای وحدت : به کلمه که لاحق شود

معنای یکانی میدهد . مثلا :

سیبی دادم = یک سیب دادم .

هر آنکه به کلمه که آخر آن ، همان رسمیه باشد لاحق

شود به شکل ذهن پعیف به شکل (۰) نوشته

میشود و مکسور خوانده میشود . مثلاً :
بنده - بندۀ ، کاسه - کاسه = بک کاسه .
و هرگاه به مراد ارادت خبر یافی بالفظ (ست)
یماید (ی) مذکور ظاهر میشود . مثلاً :
بنده - بندۀ - بندۀ ایست .
۴) : یا ننگیر : به کلمه که لاحق شود نکره
میسازد . مثلاً :
مردمی دیدم = بک آدم دیدم .

تنییه : تفرق نمودن (یا وحدت) و (یا ننگیر) ; خبل مشکل است . یا وحدت ; به لفظ (یک) داخل نمیشود . از بک کله هرگاه یا وحدت ; حذف کردیده بجای آن ; لفظ «یک» علاوه شود مثلاً خراب نمیشود . مثلاً :
(سبی دادم) و یا (یک سبی دادم) گفته شود
معناً تفاوت نیست . مگر بعض (غلامی دیدم)

۲۱۳

هرگاه (بک غلام دیدم) گفته شود معنا خرابه
میشود . چرا که حرف (ی) که در لفظ (غلامی)
است برای تنکیر است .

(۳) : یا وقایه : چنین (ی) است که در
زرکیب کلاتیک در آخر آنها (الف) و یا
(واو) باشد آورده می شود . مثلاً :
آهی ختن ، های استخوان خور .

(۴) : یا موصوله و موصوفه : چنین (ی)
است که ما بعدش لفظ (ک) بوده به مدخل جمله
که ما بعدش است (صه) و یا (صفت) واقع
میشود . مثلاً :

مردی که دیدی ، سخنی که شنیدی
(۵) : یا استمراری : معنای استمرار میدهد .
این را (یا حکایه) نیز میگویند . به مفرد و جمع
خانم و نیز به متکلم ماضی مشهودی ، حکایت

۲۱۴

مشهودی و فعل استمراری؛ داخل میشود.

مثال:

خواندی = خوانده بود، خواندی =

خوانده بودم، خواندستی.

اسئله: ادوات در فارسی؛ چند نوع است؟

ادوات بسيط، کدامند؛ الف حرف در کدام حد

کل، هما مینماشد؟ الفیک در اول کلمه مینباشد چند

نوع است؟ الف اصلی؛ چه طور است؟ الف

وصلی؟ - الف زائد؟ - الفیک در وسط کلمه

باشد چند نوع است؟ الفیک در آخر کلمه باشد چند

نوع است؟ - (ب) چند معنا آفاده مینکند؟

حرکت (ب) که به کلامات لاحق شود چه کوته

است؟ «ز» از چه مخفف است؟ «س»

به کجاها لاحق میشود؟ حرف «ش» چیست

۲۱۰

ادوات مركبه

۲۹۳ - ادوات مركبه : اداتها ينيت كه
از بلك ويا زياده حرفها مركب ميباشد .

- آردي -

- (آري) ادات تصديق است : مثلاً :
آري خواندم .

ما بعد - ؤالهای صحیفه کذشته :
«ك» ادات چیست ؟ «م» ادات چیست ؟
«ن» ادات چیست ؟ واو در فارسی چند قسم
است ؟ «ه» در فارسی چند قسم ؟ های اصلیه
چیست ؟ های و صلیه چند نوع است ؟ «ي»
چند نوع است ؟ «يای معروف» چند قسم ؟ يایی
مجھوله چند قسم ؟

۲۱۶

- (آسا) ادات نشیه است . مثلا :

بیشت آسا .

- (آفرین) ادات تحسین است . مثلا :

آفرین ای فرزند نیک خصلت .

- (آگین) ادات انصاف است . مثلا :

خشم آگین .

- (آیا) ادات استفهام است . مثلا :

آیا پدرت آمد .

۱۰

- (ار) ادات شرط است . خلف است از

(اکر) . مثلا :

او بیایی مران شادان کف .

- (از) ادات ابتداء و تبعیض و مفعول عن

و منه است . مثلا :

علاج از دست نادان و خوش نباشد .

۲۱۲

بمحذف الف نیز : جائز است . مثلا :

ذمن پرس فرسوده روزگار .

- (است) ادات رابطه و خبر است ، جمع آن
(اند) است .

- (اگر) ادات شرط است . مثلا :

اگر خواهی سلامت در کنار است .

- (اندر) ادات ظرف است . مثلا :

اندر آمد بجهن : شاهد کل

ب

- (با) : ادات مفعول به و مصاحب است . مثلا :

پامن بودی .

۲۱۸

بعضًا به اسمها لاحق گردیده نسبت؛ افاده
جیکنند، مثلاً:

باوغا، بالنصاف •
- (بار) : ادات کثرت و ظرفیت است •

مثلاً:
دریا بار = بحر کلان • رود بار = نهر
کلان •
- (باری = هیچ نباشد) : ادات فذلک
و قلیل است • مثلاً:

باری اندک عنایی فرما •
- (باز = تکرار) : ادات تأکید است •

مثلاً:
کافی بکن و باز زنی سنگ ملامت •
- (بان) : ادات محافظت و مالکیت است •
و ائما به آخر کلمه ها لاحق میشود • مثلاً:

باغ - باغان ، کشتی - کشیبان .

- (بر) : ادات استعلا است . مثلا :

این کتاب را برمیز بگذار .

مضرع :

برسم سایه احسان تو بس .

هر گاه به فعلها لاحق شود زائد میباشد .

مثال :

بیا بر او که از عالم چه دیدی .

- (برای) : ادات مفعول له و تعلیل است .

مثال :

برای خاطر دشمن متاب روی از دوست .

- (بس = کافی) : ادات حصر است .

مثال :

دولت جاوید؛ سخنراست بس .

- (بسی - بسا) : اینها صفات مبهمه اند .

۲۲۰

- (بلمکه) : ادات احتمال یعنی ادات

استدرآک و اضراب است . مثلا :

اچن مژده ؛ مرا بیست بلکه دشمنان مرا است .

- (بهر - از بهر) : ادات مفعوله و

تقلیل است . مثلا :

بهر دونان ؛ نفت دونان مکش .

- (بو - بو که = اولاً که ، ما مولست که) :

ادات ترجی است . از فعل « بودن » مشتق است .

مصراع :

بوکه بوبی بشنویم از بستان شما

(یعنی مأمولست که از خاک بستان شما بوبی

(بشنویم)

- (ب) : ادات نفی و سلب است . مثلا :

سلام روستاقی ؛ بی طمع نیست .

— — — — —

۲۲۱

ب

- (پاد) ادات ضدیت است . مثلاً :
باداش = مجازات ، پاد زهر = ضد زهر
- (بس) : ادات تفصیل است . مثلاً :
بس ؛ در هر نفس ؛ دونعمت موجود است .
معنای «بعد» ، «بعد» جواب شرط میباشد .
مثال :

بیاد کار باند بس از من اشعارم .

ت

- (تا) ؛ به اول کله ها آمده نظر به عمل
و موقعش بقرار آئی ؛ خبلی معناها افاده میکند :
۱) : ادات ابتدا است . در لسان ترک

۲۲۲

به «معنای دن بری» میباشد . مثلا :
تاتورقی قرام از کف رفت .
۱) : ادات انتها است . مثلا :
از بامداد تابشب .
۲) : ادات شرط است . در ترکی به معنای
«دقیق ، دقیقه» میباشد مثلا :
تا پریشان نشود کار : بسامان نرسد .
۳) : ادات غرض است . مثلا :
بفرمود تا رخش را زین گفند .
۴) : ادات نحذیر است . مثلا :
تایا زاری اندرون کسی = حذر کن قلب
کسی را زنجانی .
۵) : ادات تعطیل است . مثلا :
جنس باید تادر آمیز بهم = برای امتزاج
نمودن بهم ۱ هر جنس بودن لازم است .

๖๗

۷) : ادات نهنجب و هرچی است . + معنای « مجب »، بینیم « می آید ». مثلاً : سحر تاچه زايد : شب آبستن است .

۸) : ادات استدامت است . مثلاً : تاجها نست درجهان باشی .

- (ز) : ادات تفضیل است . مثلاً : بد : شکر کن تا بدتر نیا بد .

- (ترین) : ادات مبالغه تفضیل است . مثلاً : هزار : خوبترین صراغانست .

ج

- (جز - بجز) : ادات استثناء است .
على الاكثر با «باء زائد» مستعمل يمشود . مثلاً :
درجها نكوفي : هيج چيز نماند .

۲۷۴

ج

- (چرا) : ادات استفهام است . مثلا :

چرا درس نیخوانی ؟

- چند صفت استفهای میه است . [به ماده -

۱۴۶ مراجعت !]

- (چسان) : صفت استفهای میه است .

[به ماده - ۱۴۶ مراجعت !]

- (چون) و تخفیفش (چو) : پفراد آنی ؛

یکچند معنا آفاده میکند :

۱) : ادات ابتداء و ظرف است و به معنای

« وقتاًکه » می آید ، مثلا :

چون بر افراد رایت خورشید .

۲) : ادات تعابی است . به معنای « برای »

چونکه « همیباشد » مثلا :

چون پرسیدی نیارم شد خوش .

۳) : صفت استفهای میه است . [به ماده -

۱۴۶ مراجعت !]

۲۲۰

- (چه) : صفت استفهامیه است [به ماده]

۱۴۶ صراجت ۱

- ادات مساوات میشود . مثلا :

چه بر نخت مردن ، چه بر روی خاک ۱ [یعنی
هدوی آن] مساویست .

——————

خ

- (خواه) : از مصدر « خواستن » :

مشتق بوده ادات نساوی میباشد . مثلا :

توخواه از سختم بند کیر و خواه ملال .

- (خود ، خویش) : ضمیر مهم است .

[به ماده] - ۱۷۱ صراجت ۱

——————

۲۲۶

د

- (دان) : ادات ظرف است . مثلاً :
جاني که غل خوري نمکان مشکن .
قلم - قلمدان . . و مکذا

- (در) : ادات مفعول فيه و ظرف است .
مثال :

شاگردان در مكتب ؛ درس خوانند .
اکثريا در کلام ؛ حذف میشود . مثلاً :
هر ورق دفتریست هر فت سکردا کار .
اسکشن «در هر فت » .

عده

د

- (را) : بقرار آنی به چند معنا می‌آید :
۱) : ادات مفعول به صریح است : کتاب را

بخواندم .

۲) : ادات تخصیص میشود : الهی جهان
پادشاهی تراست .

۳) : ادات قسم میشود : خدارا زین معنا
برده بردار .

۴) : اکثريا از ادات معمول الیه یعنی از
(ب) بدل میباشد . مثلاً :

حسایه بد مباد کسرا . [اصلش : «بکسی »
بود] .

۵) : ادات مضاف الیه میشود . حکوی را
زبان ملامت بود دراز .

۶) : اکثريا در کلام ا مقدر میباشد .
مثال [] :

دشمن نتوان حیر و بیزاره شمرد .
[اصلش دشمن را بود] .

ز

- (زار) : ادات مکان است . صرخ ،
واری میگمند در صفر زار .
- (زمی = چه خوب) : ادات تحسین
است . مثلاً :
- زمی ؛ جسم بدبدار توروشن .
- (زیرا - آزیرا - ایرا) : ادات تعطیل
است . خفف از « ازینهار » میباشد . مثلاً :
بد مکن زیرا بدت آید به پیش .
- (زینهار - زنهار) : ادات تهدیر است .
مثال :
- زینهار از قرین بد زنهار .
- بعضًا ادات تأکید میشود و به معنای
« البته » میباشد . مثلاً :
- زنهار هر رده ده بر جانان پیام ما .

۲۲۹

س

- (سار) : ادات مکان و کثیر است .
مثالا : کوه — کوهسار .
- ادات تشبیه میشود . مثلا :
دیوسار = مانند شیطان .
- (سان) : ادات تشبیه است . مثلا :
صردم — صردمسان .
- (ستان) : ادات زمان و مکان است .
مثالا :

زمستان ، تابستان ، کلستان .

ف

- (فام) : اداییست که رنگ ، بیان میکند .
مثالا :

۲۳۰

کل - کلام = کلنگ ، گبود - گبود فام =
گبود رنگ .

- (فرو - فرا) : ادات تا کید است . مثلاً :
هر کس از گوشة فرا رفند .

کاشکی

- (کاشی - کاشکی = چه میشد) نم ادات
عنی است .

بیت :

کاشکی مسق نمودی هر حرامی چون شراب .

آن زمان : معلوم کشتن در جهان هشیار آبست .

- (کده) : ادات مکان ایت . مثلاً :

تشکده

- (حکم) : صفت استفهم امیر است .

[ب ما ۱۴۶ صراجمت]

۲۳۱

- ۱) ادات فصل میشود . مثلاً :
بنشین بنشین که معلم آمد .
- ۲) : ادات ربط میشود . مثلاً :
توکیتی که به زخدا پندم پروردی .
- ۳) : ادات توصیف و بیان میشود . مثلاً :
دبو بکریزد ز آن قوم که قرآن خوانند .
- ۴) : از ادات «از» بدل میشود . مثلاً :
جور استاد به که مهر پدر .
- (سکو) : صفت استفهماییه است .
- [۹ ماده - ۱۴۶ مراجعت]

ک

- (گار - کر - کار) : ادات مبالغه
است : سنم - سنهکار - ستمکر .
- (گان) : ادات جمع است . مثلاً :

۲۳۲

ثبا = جد - نیا کان = اجداد ،
فرزند - فرزند کان .
که فرزند کانت نظر بر رهند .
- (کر) : ادات فاعلیت است : زر - زر کر ،
هن - آهن کر .
- (کاه - گه) : ادات زمان و مکان است .
مثال :
سحر - سحر که ، اردو - اردو کاه .
- (کون) : ادا نیست رنک ؟ بیان می کنند :
الطفکون = لمورنک .
- (کویا) : ادات ظن است : کویا قبامت
شد آشکار .

ل

- (لاخ) : ادات مکان است : سکلاخ
و هکذا .

۲۳۳

- (بیک - ولیک - ولی - لیکن - ولکن) :
ادات استدران است . مثلاً :
صبر ؛ تلخست ولیکن بر شیوه‌ی دارد .

م

- (سر) : زاًز بوده به اول کلمه‌ها داخل
میشود . بعضاً معنای حصر و تخصیص ؛ افاده
میکند . مثلاً :
- سر اورا سزد کجایا و من .
- (مکر) : ادات استثنای است : تعجیل ،
نکوینیست مکر در عمل خیو .
- ۲ - ادات استفهام انکاری میشود . مثلاً :
ای شب تو مکر سحر نداری ؟
- ۳ - ادات ظن میشود : مکر فوشنۀ رحمت
درآمد از درما .

۲۳۴

ع - ادات ترجی میشود :
مگر این پنج روزه دریابی = امید میکنیم
که ازین پنج روز استفاده کفی .
- (مند) : ادات نسبت است . مثلا :
هر مندان نیزند عیب کسرا .

ن

- (تا) : ادات نقی است . علی الاکثر
ب مشهقات و داخل میشود . مثلا :
پیدا - نایینا ، کاه = وقت - تاکاه =
در وقت ، دفعه - ب آخر کله ; لاحق شده
دادات مکان میشود . مثلا :
تنک - نشکنا = جای تنک .
ازین نشکنای جهان ؛ کی رهیم .
- (ناک) : ادات نسبت است : غمناک ،

۲۳۰

هر حنگ ، سوز تاک .

بزن مطر با نفمه سوز تاک .

- (ه) : ادات تھی است . به اول فطمه
داخل میشود . و قبیک برای تھی جنس ; به اوله
اسمها لاحق شود با (ه) : علیحده نوشته
میشود . مثلاً :

نه سیاه و نه سفید .

- (ن) : ادات نفی است : نی چنین است
و نی چنان باشد .

- (نر) : ادات عطف است : جنان
نمایند چنین نیز هم نخواهد ماند .

—

ح و ه

- (وا) : ادات تأکید بست محرف از لفظ
» باز « میباشد :

۲۳۶

روی وفا و آن هفت روی جفا و آن مود .
- (ور) : به آخرين کله ها لاحق ميشود .
ادات نسبت است :
هنر - هنرور .
- (وار) : ادات لیاقت و نسبت است :
شهوار ، بزرگوار .
ادات تشییه ميشود : پریوار .
- (وان) : معنای «بان» است : باخچه -
باخچه وان .
- (وش) : ادات تشییه است : مثلاً :
مهوش .
- (وند) : ادات نسبت و انصاف است .
مثلاً : خداوند .



- (هان) : ادات تنییه است . مثلاً :

۲۳۷

هان صبح دید و دامن شب؛ شد چاک.
- (هر) : ادات استفراق است . مثلاً :
هم سخن وقق و هر کار، مكافی دارد .
- (هر آینه = البت) : ادات تأکید
و بقین است . مثلاً :

خاطر شکن؛ هر آینه گردد شکسته حال .
- (هر کنز) : برای تأکید و نقی است :
هر کنز چاه پر گردد زشینم .
- (هم) : ادات عطف و اشتراک است .
مثال در باب عطف : هم من آمدم هم او .
مثال در باب اشتراک : ترا هر کس دعا کویست
و من هم .

- (هان) : ۱ - ادات حصر است :
تو هان در کاه را موازنیت کن .
۲) : ادات تمییزل میگوید : هان برو
حرکز مفہین .

۳) : ادات عیّنت میشود : این همان کسی

که دیروز دیدم .

- (همی = داشتا) : ادات استمرار است .

و فعلها داخل میشود . بعضاً بعد از مدخلش

حیاًید . مثلاً :

من همی کردم دطا و صبح صادر می دمید .

- (هم) : ادات تعمیم است : بلکه همه

هر کرازاده ایم .

- (همین) : ادات قصر است : آنکه همین

بنج و وز شش باشد .

هرگاه به ادات « که » متصل باشد سرعت :

نافاده میگذرد . مثلاً :

همین که دید در آویخت را که بیانش .

- ((همچ)) : ادات همی مستغرق است .

خند لفظ « هم » است :

۲۳۹

ب هیج بیار مده خاطر و ب هیج دیار .

ب هیج

- (با) : ادات تغییر است : یا سخن دانست
گویی آی صرد عاقل یاخوش .

۶ - ظرف

۲۹۴ - ظرفه - ۱ ۲ قسم است : ظرف
زمان ، ظرف مکان .

ظرف زمان

۲۹۵ - ظروف زمان ; اینها اند :

۲۴۰

دَمَادِم	کاهی
هَمَانِدِم	کامکاهی
اَصْرَوْز	بکاه
دِيرَوْز	ناکاه
اَمْشَب	ناکهان
سَالِبانِ سَال	از دیر کاه
هَرَكَنْز	شباذ کاه
هَمِيشَه	بامدا دان
پَيُوسْتَه	شامکاه
	روز کاری

ظروف مکان

۲۹۶ - ظروف مکان و اینها اند :

تَنَدَنَا	فراز
سَو	فرو - فرود
دَون	بالا - زبر
بِرُون	چائین - زیر
مِيان	پيش
كَرَان - كَنَار	پس
رَاسْت	واپس
نَزْد - بَر	چوب

۲۴۱

۷ - ندا

۲۹۷ - ندا : چنین اصوات را گویند که
در بین کلام بوده برای بیان نمودن حظ ،
حیرت ، تسبیح ، نحس ، تأسف و ۰۰۰ غیره
میگویند حالات ، کشیده میشوند .

- الف ندا : که به آخر اسمها لاحق میقشد
معنای (ای) را افاده میکند .
مثلثا : سعدیا = ای سعدی !

- (آه) : نحس ، افاده میکند :

آه از دور چرخ گردون آه !

- (آفرین) : نحسیو : افاده میکند :

آفرین ! ای فرزند عاقل !

- (آوخ - آوه) : تأسف : بیان
میکند :

آوخ ک بلب رسیده جانم !

- (افوس) : ناسف ؛ افاده میکند =

افوس که عمر ما بیهوده گذشت ۱

- (باش) : تنبیه بیان میکند :

باش ناخیمه زند لشکر نیسان و ایار ۰

- (پوپو) : ادات نحسین است :

پدرم خط سرا دید پوپو گفت ۰

- (تفو) : نفرت ؛ افاده میکند ۰

تفو ! برنو ای چرخ کو دون تفو ۱

- (خنک) : تحسین ؛ افاده میکند :

خنک آنکس که گوی نیک برد ۰

- (دریفا) : ناسف ؛ بیان میکند :

دریفا رفت ایام جوانی ۱

- (وای) : ناسف و نحس و بیان میکند :

وای مسکین که هم بیمار باشد هم فربیب ۰

- (وه) : تمجع و تحسین ؛ افاده میکند :

وه که از عاه خوبتر شد ۱

٣٤٣

تأسف و بيان میکند :
و ه کر مرده باز کردیدی .

سؤالها : ظروفها چند قسم است و ظروف
خیان و کدامند ؟ ظروف مکان و کدامند ؟
ندا و جه را میکویند ؟



تم الكتاب بعون الله الملك الوهاب .



بِنَتْ اسْقَادَةُ شَاكِرَدَانْ مَكَابِ عَسْكَرِيَهُ :
تَرْجَمَهُ نَوْدَمْ وَ سَعَى بَلِغَ كَرْدَمْ كَهْ خَنْصَرْ وَ
مَقِيدْ بَيَادَهُ مَكَرْ بَيْ قَصَانْ وَ خَداُونَدَسْتْ .
هَرَكَاهْ مَقْصَدَمْ حَاصِلَ شَدْ مَسْعُودَمْ وَ مَؤْلَفَشْ
مَسْتَحْقَ شَكَرَانَسْ !

٢٠ — مِيزَانٍ — ١٣٥١ السَّيِّدُ مُحَمَّدُ سَاجِي

- ۴۶۰ -

جدول خطای صواب :

صواب	خطا	۳	۴
ویا اسم جمع ، اسم عین ، است اسم معنی است	ویا اسم جمع	۱۳	۷
اعضای جفت اعضای جفت	اعضای جفت	۱۵	۱۶
خود میباشد . مثلا : مکتوب نوشتم .	خود میباشد .	۱۳	۲۴
مفتوح ویا (ب)	مفتوح	۱۰	۲۵
خانه بخانه ویا به خانه	خانه بخانه	۱۳	۲۵
دبستان بدستان ویا به دبستان	دبستان	۱۴	۲۵
بدستان	بدستان	۱۷	۲۶
و هکذا . (ب) هر و قبیک بمعنای (واسطه)	و هکذا .	۸	۲۸
ویا (ذریعه) باشد علامت مفهومه معنی میشود .		۶	۳۳
هاء (سمیه ویا (ی)	هاء (سمیه		

— ٢٤٦ —

صواب	خطا	ب	نحو
حریم سنه ۱	حریم سنه ۱ ، طرطی	۹	۳۳
وزیر			
آنکادی	ذکار	۰	۰۹
ساخته میشوند .	ساخته	۱۳	۵۴
[به صحیفه - ۵۹]	میشوند		
سراجمت			
آیا صفت	یا صفت	۱۳	۶۹
عددها شیک	عددها بایست ک	۸	۷۱
خوانده شود .	خوانده شود .	۱۴	۷۴
عدد سه : (سوم) و			
عدد سی : (سیوم)			
میشود] . هشلا :			
متصل	متصله	۴	۱۰۹
خوان	خوان	۹	۱۲۶
فعالها آثارا دلالت	فالها دلالت	۱	۱۳۰
بوده =	بوده =	۷	۱۳۱
بوده فی			

